

زندگینامه امیرالمومنین

حضرت علی(علیه السلام) در صبح جمعه روز سیزدهم رجب، ده سال قبل از بعثت در مکه در درون خانه کعبه متولد شد، و این از افتخارات و امتیازات بی نظیر زندگی علی(علیه السلام) است که در مقدس‌ترین مکان یعنی کعبه تولد یافت، و این مطلب از نظر تاریخی و روایات شیعه و سنی، قطعی است، و علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر، جلد ششم، این موضوع را از شانزده کتاب اهل تسنن نقل کرده است.

آری! زادگاه حضرت علی(علیه السلام) مکانی است که طوافگاه پیامبران، و کانون توحید و خداپرستی، و مورد احترام همه ادیان و قبایل بود، بنابراین او خانه
تربین مکان و باصفا‌ترین و مهم‌ترین
ها، ماه رجب، و بهترین ساعت و روز، صبح جمعه می

ابن صباغ مالکی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در این باره می‌نویسد: «فرزند پاک، از نسل پاک، در جای پاک به دنیا آمد، چنین شکوهی از چه کسی دیده شده است؟! شریف‌ترین مکان حرم، مسجد الحرام است، شریف‌ترین مکان مسجد، کعبه است، هیچ کس جز علی(علیه السلام) در کعبه دیده به جهان نگشود، بنابراین کودک کعبه، دارای شریف‌ترین مقامها است، مولودی که در بهترین روزها ()
ز امیر مؤمنان علی(علیه السلام) کیست؟»

چگونگی ولادت علی(علیه السلام) در کعبه چنین بود: مادرش فاطمه(علیها السلام) همواره کنار کعبه می به راز و نیاز و طواف کعبه می‌پرداخت، تا اینکه روزی دیدند این سیده دودمان هاشم با حالتی ملکوتی در کنار کعبه، دست به دامن خدا شده و عرض می‌کند: «پروردگارا! من به تو و به پیامبران و آنچه از جانب تو آورده ایمان دارم، من سخن جدم ابراهیم خلیل(علیه السلام) را تصدیق می‌کنم، او بنای کعبه را ساخت . !
حق آن کس که این خانه را ساخت و به حق این مولودی که در رحم دارم، و

در همین لحظه، دیوار کعبه شکافته شد، فاطمه(علیها السلام) به درون کعبه وارد شد، آن دیوار مانند اول به هم پیوست، حاضران حیران و شگفت زده شدند، شب و روز سخن از این حادثه عجیب در زبانها بود، نه کلید، در خانه را می‌گشود و نه کلنگ در ساختمان کعبه اثر می‌کرد، همه دریافتند که این حادثه امر الهی است، پس از سه روز فاطمه(علیها السلام) از خانه کعبه بیرون آمد، دیدند کودکی نورانی در آغوش دارد، از او چندین پرسش
« هنگامی که وارد خانه کعبه شدم، از میوه‌های بهشتی که در آنجا بود خو

خواستم از خانه خدا بیرون آیم، از منادی غیبی شنیدم که گفت: «ای فاطمه !

«علی»

«

خداوند علی اعلا، می‌فرماید: »

در کعبه شد ولادت و به محراب شد شهید

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن، روایات ولادت علی(علیه السلام) در کعبه را « » اند، یعنی به قدری در این مورد، روایت زیاد نقل شده که انسان یقین به صحت آن پیدا می‌کند.

خاندان علی(علیه)

حضرت علی(علیه السلام) هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر، از خاندان بنی‌هاشم است، و سلسله پدران او عبدالمطلب به بالا، همان اجداد پیامبر(صلی الله علیه و آله) هستند. سلسله نسب او تا هاشم به این ترتیب است: «علی پسر ابوطالب، پسر عبدالمطلب، پسر هاشم». سلسله نسب مادر او به این ترتیب است: «فاطمه دختر اسد پسر هاشم»، بنابراین ابوطالب با دختر عموی خود ازدواج نموده است. بر همین اساس، حضرت علی(علیه السلام) هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر، به هاشم (جد دوم پیامبر صلی الله علیه و آله) می‌رسد. پدر علی(علیه السلام) عموی پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، و مادر آن حضرت، دختر عموی پدر پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود.

روایات متعددی از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «من و علی(علیه السلام) قبل از خلقت آدم(علیه السلام)، از یک نور بودیم، خداوند آن را در صلب حضرت آدم(علیه) () ها و رحا های پاک انتقال یافت، تا اینکه در صلب عبدالمطلب قرار گرفت، و از آنجا دو نیمه شد، نیمی در صلب عبدالله قرار گرفت که من از آن به وجود آمدم و نیمی دیگر در صلب ابوطالب قرار گرفت، و علی(علیه السلام) وصی من به وجود آمد.»

شخصیت پدر بزرگوار علی علیه

ابوطالب، پدر بزرگوار علی(علیه) () سال پیش از تولد پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) در مکه از خاندان بزرگ قریش، دیده به جهان گشود، نام او را عبد مناف یا عمران گذاشتند، نظر به اینکه نام نخستین فرزندش « »

یاری او از پیامبر(صلی الله علیه و آله)، در طول سال، چه قبل از بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و چه بعد از آن به قدری بسیار و چشمگیر است که «ابن ابی الحدید» دانشمند معروف اهل تسنن می‌نویسد: « »

عُلُومَ السَّيْرِ، عَرَفَ أَنَّ الْإِسْلَامَ لَوْ لَا أَبُو طَالِبٍ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً؛ همانا کسی که علوم سیره شناسی را بخواند به این مطلب پی می‌برد که اگر دفاع‌ها و حمایت‌های ابوطالب نبود، اسلام پا نمی‌گرفت و نابود می‌شد. «

و در وسعت و ژرفای ایمان او، حضرت باقر(علیه) () : « لَوْ وَصَّعَ إِيمَانُ أَبِي طَالِبٍ فِي كَفِّهِ مِيزَانٍ، وَ إِيمَانُ هَذَا الْخَلْقِ فِي الْكَفِّهِ الْآخَرِي لَرَجَحَ إِيمَانُهُ؛ اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو قرار داده شود، و ایمان همه خلائق در کفه دیگر آن نهاده گردد، ایمان ابوطالب بر ایما ها برتری می‌یابد.»

شخصیت مادر بزرگوار علی علیه

فاطمه بنت اسد(علیهاالسلام) مادر امیرمؤمنان علی(علیهالسلام) از پیشگامان به اسلام بود، و در آن هنگام که ابوطالب از پیامبر(صلی الله علیه و آله) سرپرستی می‌کرد، فاطمه بنت اسد، چون مادری مهربان برای پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، فاطمه تا آخرین توانش به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ظهور اسلام از نخستین افرادی بود که به اسلام گروید.

هنگامی که فاطمه(علیهاالسلام) در مدینه از دنیا رفت، علی(علیهالسلام) خبر وفات او را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) داد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) گریه کرد و فرمود: «خدا فاطمه را بیامرزد که تنها مادر تو نبود، بلکه برای من نیز مادر مهربانی بود، آنگاه عمامه و پیراهن خود را به علی(علیه) : «این‌ها را ببر و او را با این‌ها کفن کن.» پیامبر(صلی الله علیه و آله) در نماز بر او و در دفن او شرکت نمود و او را تلقین داد و قبل از دفن، در قبرش خوابید و فرمود: «قبر فاطمه باغی از باغ‌های بهشت گردید.»

ابن ابی الحدید دانشمند معروف اهل تسنن می‌نویسد: «فاطمه بنت اسد، در آغاز آشکار شدن اسلام، یازدهمین نفری بود که به اسلام گروید، پیامبر(صلی الله علیه و آله) بسیار به او احترام می‌کرد» می‌خواند، او هنگام وفات، وصیت خود را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) کرد و پیامبر(صلی الله علیه و آله) وصیت او را پذیرفت و بر جنازه او خواند و در قبر او خوابید و با پیراهن خود او را کفن کرد، از پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «شما درباره هیچ کس این گونه رفتار نکردید که با فاطمه(علیهاالسلام) کردید؟» پیامبر(صلی الله علیه و آله) در پاسخ فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ آبَرَّ بِي مِنْهَا...؛ همانا هیچ کس بعد از ابوطالب، مانند فاطمه به من نیکی نکرد.»

فاطمه بنت اسد(علیهاالسلام) نخستین بانویی بود که با پیامبر(صلی الله علیه و آله) بیعت کرد.

علی(علیه السلام) نخستین مرد مسلمان

از نظر تاریخ اسلام و روایات شیعه و سنی، قطعی است که نخستین شخصی که به دعوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) لبیک گفت و اسلام را پذیرفت، حضرت علی(علیه السلام) بود و این افتخار پیشگامی در اسلام، تنها نصیب حضرت علی(علیه السلام) گردید، و مطابق روایات، در آغاز بعثت در سراسر زمین جز سه نفر در آئین ها عبارت بودند از پیامبر(صلی الله علیه و آله) و علی(علیه السلام) و خدیجه(علیها السلام) .

عبدالله بن مسعود می گوید: در آغاز بعثت، با چند نفر برای دیدار پیامبر(صلی الله علیه و آله) وارد مکه شدیم، از رهگذران پرسیدیم، محمد(صلی الله علیه و آله) کجا است؟ آن‌ها ما را به عباس عموی پیامبر(صلی الله علیه و آله) راهنمایی کردند، نزد او که در کنار چاه زمزم نشسته بودند رفتیم و نشستیم، در این هنگام دیدیم، مردی زیبا چهره از جانب کوه صفا به سوی ما می آید که بدنش را با دو جامه سفید پوشیده است، در پهلو راستش نوجوانی دیده می شد سرش بانویی حرکت می کرد، این سه نفر کنار حجرالاسود رفتند و آن را بوسیدند، سپس مشغول طواف کعبه شدند، آنگاه هر سه نفر رو به کعبه نماز خواندند و قنوت نماز را طول دادند، ها را نشناختم، به عباس گفتم: این‌ها کیستند؟ و این دین تازه چیست که از آن‌ها دیده می!

عباس گفت: آن مرد زیبایی که جلوتر آمد، برادر زاده ام محمد(صلی الله علیه و آله) است و آن نوجوان که در جانب راستش آمد، علی(علیه السلام) پسر ابو طالب است و آن بانو، خدیجه(علیها السلام) همسر محمد(صلی الله علیه و آله) می باشد، سوگند به خدا در سراسر روی زمین هیچ کس جز این سه نفر، پیرو این دین تازه (اسلام) نیست.»

نظیر این ماجرا، از «عقیق کندی» نیز نقل شده است.

ظهور و بروز ایمان علی(علیه السلام) در آغاز ظهور اسلام

سه سال بعد از آغاز بعثت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به آشکار نمودن دعوت خود مأمور گردید، در این هنگام آیه سوره شعراء بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد: « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن.»

پیامبر(صلی الله علیه و آله) حدود چهل نفر از بستگانش مانند عموها و عموزادگانش و سایر بنی هاشم را به ابوطالب برای نهار دعوت کرد، به علی(علیه السلام) که در آن هنگام سیزده سال داشت، دستور داد، غذایی از گوشت و شیر تهیه نمود، دعوت شدگان وارد شدند و پس از صرف غذا، همین که پیامبر(صلی الله علیه و آله) خواست دعوتش را آشکار کند، ابولهب برخاست و با گفتار بیهوده و سبک، مجلس را به هم زد، آن روز

گذشت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) فردای آن روز را نیز توسط علی(علیه السلام) بستگانش را به نهار دعوت کرد و علی(علیه السلام) غذا را فراهم نمود، دعوت شدگان حاضر شدند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) پیشدستی نمود و دعوت خود را آغاز کرد و در ضمن گفتاری فرمود: «هیچ کس برای بستگانش، چیزی را بهتر از آنچه را که ام، نیاورده است، من خواهان سعادت دنیا و آخرت شما هستم، خدایم به من فرمان داده تا شما را به پذیرش یکتایی خدا و رسالت خویش دعوت نمایم، چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند، تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟»

سکوت مجلس را فرا گرفته بود، ناگاه علی(علیه السلام) برخاست و سکوت را شکست و گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را یاری می‌کنم» سپس دستش را به سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله) دراز کرد تا به عنوان بیعت فداکاری و وفاداری بفشارد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمود: بنشین، علی(علیه) (پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای بار دوم سؤال خود را تکرار کرد، باز علی(علیه) (

همان سخنانش را تکرار نمود، این بار نیز پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: بنشین، بار سوم نیز هیچ کس جز علی(علیه السلام) اعلام آمادگی نکرد، در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه و آله) دست خود را بر دست علی(علیه السلام) زد و مطابق بعضی از روایات، گردن علی(علیه السلام) را گرفت و در شأن علی(علیه) (ثنایی بنی هاشم چنین فرمود: «إِنَّ هَذَا آخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيُكْم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ؛ این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.»

و در سیره حلبی این جمله نیز افزوده شده که پیامبر(صلی الله علیه و آله) و « وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي؛ و وزیر و وارث من.»

به این ترتیب می‌بینیم در همان آغاز ظهور اسلام، ولایت و امامت حضرت علی(علیه السلام)، از زبان پیامبر(صلی الله علیه و آله) مشخص شده است.

حمایت‌های ابوطالب پدر بزرگوار علی(علیه السلام) در این ماجرا، نیز بسیار مهم است، از جمله، هنگامی که ابولهب با استهزاء و درشت‌گویی‌ها و تهدیدهایش مجلس را ترک کرد، ابوطالب به او گفت: «بَقَيْنَا؛ سوگند به خدا تا زنده هستیم از محمد(صلی الله علیه و آله) دفاع می‌کنیم و گزند دشمن را از او خواهیم کرد.»

همراهی علی(علیه السلام) با پیامبر(صلی الله علیه و آله) در دو هجرت موقت

هنگامی که ابوطالب پدر بزرگوار علی(علیه السلام) در سال دهم بعثت در مکه از دنیا رفت، آزار مشکران نسبت به پیامبر(صلی الله علیه و آله) بیشتر شد، چرا که دیگر ابوطالب نبود تا از او جلوگیری نماید.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای حفظ جان خود، دوبار از مکه هجرت موقت کرد، یک بار به سوی طائف رفت و در آنجا ده روز و به گفته بعضی چهل روز ماند و مردم را به اسلام دعوت کرد، ولی هیچ کس دعوت آن حضرت را نپذیرفت، بلکه به تحریک زراندوزان مشرک و مغرور، عده‌ای مزدور آن حضرت را سنگباران کردند و آن حضرت با پای خون آلود از طائف بیرون آمد. در این سفر خطیر، حضرت علی(علیه‌السلام) و زید بن حارثه، پیامبر(صلی الله علیه و آله) را همراهی می‌کردند. آری! حضرت علی(علیه‌السلام) در چنان شرائطی همراه پیامبر(صلی الله علیه و آله) هجرت کرد، تا یار و یاور او باشد و او را تنها نگذارد.

همچنین نقل شده؛ آن حضرت، پس از وفات ابوطالب، به هجرت دیگری نیز دست زد، به او وحی شد: «از مکه بیرون برو زیرا یاور تو از دنیا رفته است.» آن حضرت همراه حضرت علی(علیه‌السلام) از مکه خارج شد و به میان قبیله بنی عامر بن صعصعه رفت و خود را به آن‌ها معرفی کرد و از آن‌ها درخواست یاری نمود و آیات قرآن را برای آن‌ها خواند، ولی آن‌ها دعوت آن حضرت را نپذیرفتند، آن بزرگوار ده روز به این هجرت، که نخستین هجرت آن

در این هجرت نیز، علی(علیه‌السلام) پیامبر(صلی الله علیه و آله) را تنها نگذاشت و همسفر و همیار استوار و مخلص و مهربانی با آن حضرت بود.

بر همین اساس است که «ابن ابی الحدید» دانشمند معروف اهل تسنن در ضمن اشعاری می‌گوید:

«الدِّينَ شَخْصًا فَقَامًا»

اگر ابوطالب و پسرش علی(علیه‌السلام) نبودند، ستون دین اسلام برپا نمی‌شد. هر دو برای استواری دین قیام کردند.

فداکاری و جانبازی علی(علیه‌السلام) در شعب ابی طالب

هنگامی که مشرکان مکه از هر راه و وسیله‌ای برای جلوگیری از پیامبر(صلی الله علیه و آله) وارد شدند ولی نتیجه نگرفتند، تصمیم گرفتند آن حضرت و بستگان او از بنی‌هاشم را در شعب ابوطالب که دره‌ای در پشت کوه ابوقبیس بود و خانه‌های بنی‌هاشم در آنجا قرار داشت محاصره شدید اقتصادی نمایند تا آن‌ها از شدت گرسنگی و تشنگی بمیرند. مشرکان در این مورد قطعنامه‌ای نوشتند و هشتماد نفر آن را امضاء کردند و آن را در میان ای نهاده و در داخل کعبه آویختند. محاصره در آغاز محرم سال هفتم بعثت شروع شد و حدود دو یا سه سال ادامه یافت، در این مدت بر بنی‌هاشم و زنان و کودکان آن‌ها بسیار سخت گذشت، گاهی مخفیانه بعضی

ها غذا می ...

یکی از امور مهم در ماجرای محاصره این بود که ابوطالب پدر بزرگوار علی(علیه السلام) شب و روز در فکر نگهبانی پیامبر(صلی الله علیه و آله) ها مکرر بستر او را عوض می کرد و غالباً فرزندش علی(علیه) (و می خوابانید و او را در جای دیگر، تا مبادا بستر آن حضرت شناخته گردد و مشرکان با مکر و نیرنگ به آن حضرت، آسیب برسانند یا از بالای کوه ابوقییس به سوی بستر او و سنگ پرتاب کنند. حضرت علی(علیه) (با کمال شهامت و خلوص در بستر پیامبر(صلی الله علیه و آله) می خوابید و جان خود را فدای آن حضرت می کرد.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد: «ابوطالب غالباً در مورد شبیخون دشمن و آسیب رسانی شبانه به پیامبر(صلی الله علیه و آله) در هراس بود، شب از خواب برمی خاست و پسرش علی(علیه) (پیامبر(صلی الله علیه و آله) می خوابانید.»

صبر و استقامت علی(علیه السلام) در شعب ابی طالب

ماجرای محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب، آن هم بیش از دو سال، در دره ای سوزان، بدون وسیله، بسیار طاقت فرسا بود. برای درک این مطلب به روایت زیر توجه کنید: در آن دره سوزان، فشار گرسنگی به حدی رسید که سعد وقاص می گوید: «شبی از دره بیرون آمدم در حالی که از شدت گرسنگی، تمام نیرویم را از دست داده بودم، ناگهان پوست خشکیده شتری را دیدم، آن را برداشتم و شستم و سوزاندم و کوبیدم و با آب مختصری خمیر کردم و خوردم و از این طریق سه روز به سر بردم.»

آری! ابوطالب و پسرش علی(علیه السلام) به خاطر حمایت از پیامبر(صلی الله علیه و آله) در چنین فشاری قرار گرفت، ولی دست از حمایت او برنداشت، آیا عاملی جز «ایمان و اخلاص» می توانست، ابوطالب و امثال او را این گونه پایدار نگهدارد؟

در چنین شرایطی جان علی(علیه) (لام) بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله) از همه بیشتر در خطر بود، زیرا برای حفظ پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بستر آن حضرت می خوابید، هر لحظه احتمال می رفت که از بالا و کمرگاه کوه ابوقییس، سنگ بزرگی به سوی آن بستر پرتاب گردد و یا با شبیخون جلادان مشرک، به آن بستر هجوم شود، شبی علی(علیه) (:انی مقتول؛ من کشته شدنی هستم .

ابوطالب با اشعاری، فرزندان را به صبر و مقاومت دعوت کرد، حضرت علی (علیه السلام) با اشعار زیر به پدر :

اتامرونی بالصبر فی نصر احمد و الله ما قلت الذی قلت جازعا

لکننی احببت ان تری نصرتی و تعلم انی لم ازل لک طائعا

و سعیی لوجه الله فی نصر احمد نبی الهدی المحمود طفلا و یافعا

آیا در یاری پیامبر(صلی الله علیه و آله) به من دستور استقامت می‌دهی؟ سوگند به خدا آنچه گفتم از بی صبری

ولی دوست داشتم یاری مرا بنگری و بدانی که من همیشه فرمانبر شما بوده‌ام و در عین آنکه مرگ را در چشم خود می‌بینم در بستر پیامبر(صلی الله علیه و آله) می

و کوشش من از کودکی تا جوانی برای خدا، در یاری احمد، پیامبر راهنما و ستوده، بوده است.

خوابیدن علی(علیه‌السلام) در بستر پیامبر(صلی الله علیه و آله) در شب هجرت

یکی از افتخارات زندگی حضرت علی(علیه‌السلام) اینکه آن حضرت در شب هجرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مدینه، در بستر پیامبر(صلی الله علیه و آله) خوابید، شرح کوتاه اینک: مشرکان از هر راهی وارد شدند، نتوانستند از پیشروی پیامبر(صلی الله علیه و آله) جلوگیری کنند، سرانجام سران آنها در مجلس شورای خود « به گرد هم نشستند و هر کسی چیزی گفت، سرانجام رأیشان بر این شد که: «از هر قبیله‌ای یک

شبانۀ خانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) را محاصره کردند

بسترش حمله کردند و او را بکشند و اگر بنی هاشم خون بهای او را مطالبه کردند، خون بهای او را همه قبایل

».

آن شب فرا رسید؛ بیست و پنج نفر از جلادان و مزدوران خون آشام مشرکان که تعدادشان زیاد بود، اطراف خانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) را محاصره نمودند، جبرئیل از طرف خداوند، ماجرا را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) خبر داد و آن حضرت را مأمور به هجرت کرد .

پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه‌السلام) را طلبید و ماجرا را به او گفت و به او فرمود: «

« خوابیدن علی(علیه) (تر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، موجب آن می‌شد که مشرکان

گمان برند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بستر خوابیده و پیامبر(صلی الله علیه و آله) با این تاکتیک، هجرت نماید و از گزند مشرکان نجات یابد و نیز علی(علیه‌السلام) در غیاب پیامبر(صلی الله علیه و آله) ا های مردم را که در حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود به صاحبانش رد کند .

هنگامی که علی(علیه السلام) از توطئه مشرکان باخبر شد، از اینکه پیامبر مهربان (صلی الله علیه و آله) در چنین خطری فرار گرفته، گریه کرد و هنگامی که شنید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او می‌فرمایند: «آرامش یافت و عرض کرد: «أَوْ تُسَلِّمَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ قَدَيْتَكَ يَنْفَسِي؛ ای رسول خدا! آیا اگر من جانم را قربانت کنم، تو سالم می‌مانی؟»

پیامبر(صلی الله علیه و آله): آری، پروردگارم چنین به من وعده داده است.»

علی(علیه السلام) شاد شده و هر گونه پریشانی از وجودش برطرف گردید.

در روایت دیگر آمده، علی(علیه السلام) عرض کرد: «أَوْ تُسَلِّمَنَ يَمِينِي هُنَاكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؛ ای پیامبر خدا! آیا با خوابیدن من در بسترت، تو قطعاً سالم می‌مانی؟»
پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: آری.

در این هنگام علی(علیه السلام) از خوشحالی خندید و با اشاره سر به طرف زمین، سجده شکر بجای آورد.

علی(علیه) (در این هنگام با کمال شجاعت و قوت قلب، در بستر پیامبر(صلی الله علیه و آله) خوابید و رویوش سبزرنگ پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به روی خود کشید.

جوانان قلدر و انتخاب شده مشرکان، اطراف خانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) را محاصره نمودند و از بالای دیوار به داخل خانه نگاه می‌کردند، در ظاهر می‌دیدند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بسترش خوابیده است، ولی پیامبر(صلی الله علیه و آله) در میان آنها یا قبل از محاصره آنها، از خانه خارج شده بود.

هنگامی که وقت هجوم فرا رسید، دسته جمعی با شمشیرهای کشیده وارد خانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) شدند و کنار بستر آن حضرت آمدند، ناگاه دیدند علی(علیه السلام) از بستر برجهید، مشرکان تا چهره علی(علیه السلام) را دیدند، حیران شدند و گفتند: «محمد کجا است؟» علی(علیه) (: «من سپرده بودید که از من سراغ او را می‌گیرید؟»

درگیری شدید علی(علیه السلام) با مهاجمان

مطابق بعضی از روایات، آن شب همچنان خانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) در محاصره بود تا آنگاه که سفیده سحر دمید، آنها دیدند با روشن شدن هوا شناخته و رسوا می‌شوند به طرف بستر پیامبر(صلی الله علیه و آله) حمله کردند، علی(علیه السلام) دید جمعی شمشیرها از نیام برکشیده‌اند و در پیشاپیش آنها «خالد بن ولید»

با شمشیری بران به پیش می‌آید، حضرت علی(علیه‌السلام) با سرعتی عجیب به سوی خالد پرید و خالد را غافلگیر کرد و دستش را گرفت و آن‌چنان فشار داد که نعره و فغان خالد بلند شد، علی(علیه‌السلام) شمشیر خالد را گرفت و به یورشیان حمله کرد که آن‌ها همچون رمیدن حیوانات، به وسط حیاط رمیدند، ناگاه دیدند علی(علیه) () ها حمله کرده است، گفتند: «ما به تو کاری نداریم، رفیق تو (محمد) کجا است؟» علی(علیه‌السلام) پاسخ داد: من از او خبری ندارم.

مباهات خدا به فرشتگان در مورد جانبازی علی(علیه)

آن شب خداوند به دو فرشته بزرگ میکائیل و جبرئیل، چنین وحی کرد: «من شما را برادر یکدیگر نمودم و عمر یکی از شما را بر دیگری طولانی‌تر نمودم، کدامیک از شما مرگ زودتر را بپذیرید و زندگی خود را فدای دیگری نماید؟»

هیچ کدام از آن‌ها مرگ زودتر را نپذیرفت، خداوند به آن‌ها خطاب نمود به سوی زمین فرود آید و ببینید که علی(علیه‌السلام) چگونه مرگ را خریده و خود را فدای پیامبر(صلی الله علیه و آله) نموده است.»

ها به زمین فرود آمدند و کنار بستر علی(علیه‌السلام) رفتند و او را از دشمنانش حفظ نمودند، میکائیل در کنار پایش ایستاد و جبرئیل در کنار سرش خطاب به علی(علیه) () «: بخ بخ من مثلک یابن ابی طالب؟ بیاهی الله بک الملائکه؛ به به، آفرین به تو، چه کسی مثل تو است ای پسر ابوطالب، که خداوند به وجود تو در میان فرشتگان مباهات می‌کند.»

«و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء مرضاه الله؛ بعضی از مردم (با ایمان و فداکار همچون علی(علیه) () هنگام خوابیدن در بستر پیامبر) جان خود را در برابر خشنودی خدا می .»

های مخفیانه علی(علیه‌السلام) با پیامبر(صلی الله علیه و آله)

هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) از مکه خارج شد، در مسیر راه ابوبکر را دید و با هم به « که در نقطه جنوب مکه قرار گرفته رفتند و سه شب در آنجا پنهان شدند، مشرکان برای یافتن پیامبر(صلی الله علیه و آله) بسیج شدند و برای یابنده، صد شتر را به عنوان جایزه تعیین نمودند .

در چنین شرایطی، حضرت علی(علیه) () « مد می‌کرد و برای پیامبر(صلی الله علیه و آله) آب و غذا می‌برد و در مورد فراهم کردن وسایل هجرت به مدینه، با هم سخن می .

حضرت علی(علیه السلام) در احتجاج و استدلال خود در ماجرای شورا، بعد از فوت عمر، به این سابقه درخشان خود اشاره کرده و می‌فرماید: « اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَبْعَثُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) الطَّعَامَ وَ هُوَ فِي الْغَارِ وَ يُخِيرُهُ غَيْرِي؛ شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما هیچ کس جز من هست که در آن هنگام که پیامبر(صلى الله عليه و آله) در غار بود، برای او غذا ببرد و اخبار مکه را به آن حضرت گزارش دهد؟ »

همه حاضران اقرار کردند که: « نه، جز تو کسی این کار را نکرد.»

در یکی از شب‌ها که علی(علیه السلام) با پیامبر(صلى الله عليه و آله) در غار ملاقات کرد، پیامبر(صلى الله عليه و آله) و آله) به علی(علیه) () اد که دو شتر برای حرکت به سوی مدینه فراهم کند و فردا در روز روشن در مکه با صدای بلند اعلام کند که هر کس نزد محمد(صلى الله عليه و آله) امانتی دارد یا از او طلبکار است، بیاید و پس بگیرد. سپس مقدمات سفر « () فاطمه بنت اسد مادر علی(علیه) () زهرا(سلام علیها) - فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب) و کسانی از بنی هاشم را که به هجرت تمایل دارند، فراهم نماید.

حضرت علی(علیه السلام) در آن شرایط سخت همه این دستورها را با کمال شجاعت و دلآوری انجام داد و در آن پیامبر(صلى الله عليه و آله) سرپرستی نمود .

هجرت علی(علیه السلام) به مدینه و ملاقات او در « () با پیامبر(صلى الله عليه و آله)

پیامبراکرم (صلى الله عليه و آله) جلوتر با همراهان به سوی مدینه حرکت نمود و در روز دوشنبه ماه ربیع الاول به دهکده « () » که در آن وقت در دو فرسخی مدینه قرار داشت رسید، در آنجا تا آخر هفته به انتظار ورود حضرت علی(علیه السلام) باقی ماند، حضرت علی(علیه السلام) در دل شب از طریق «ذی طوی» با همراهان از مکه به سوی مدینه حرکت کردند .

جاسوسان قریش، هجرت دسته جمعی علی(علیه السلام) و همراهانش را به مشرکان خبر دادند، گروهی از مشرکان برای برگرداندن علی(علیه السلام) و همراهان حرکت نمودند و در محل « () » شدند، سخنان زیادی بین آنها رخ داد و سرانجام دشمن می‌خواست حمله کند، حضرت علی(علیه) () ای جز دفاع ندید و با قاطعیت اعلام کرد: «هر کس می‌خواهد قطعه قطعه شود نزدیک آید.» مأموران قریش، هشدار علی(علیه السلام) را جدی گرفتند و از راهی که آمده بودند، بازگشتند. حضرت علی(علیه) () همراهان به راه خود ادامه دادند و آن راه طولانی بین مکه و مدینه را به سختی پیمودند، به طوری که وقتی به دهکده « () » رسیدند، پاهایش مجروح و خون آلود شده بود .

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به استقبال علی(علیه السلام) شتافت و او را در آغوش گرفت و هنگامی که پاهای مجروح علی(علیه السلام) را دید، چشمانش پر از اشک شد. به این ترتیب علی(علیه السلام) و همراهان پس از سه روز، به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ملحق شدند و از آن پس فصل جدید زندگی علی(علیه) (پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مدینه آغاز گردید که در صفحات بعد به ذکر نمونه‌هایی از این زندگی درخشان خواهیم پرداخت .

علی (علیه السلام) در مدینه

پس از آنکه مسجد مدینه ساخته شد، یاران پیامبر(صلی الله علیه و آله) در کنار مسجد، خانه‌های خود را بنا کردند و درهای خانه‌های خود را به داخل مسجد باز کردند، اما مدتی بعد پیامبر فرمود: خداوند بزرگ به من دستور داده است که تمام درهایی که به مسجد باز می‌انهد علی(علیه السلام) و من هرگز از پیش خود بر بسته شدن دری یا باز ماندن آن دستور نمی‌دهم، من در این مسایل پیرو فرمان خدا هستم. آری علی همواره مرتبط با مسجد بود؛ او خانه زاد حرم الهی و مسجد بود و از روز نخست فرزند آن خانه بود و شهادتش نیز در مسجد بود .

م یاران رسول خدا این موضوع را فضیلت بزرگی برای علی(علیه السلام) تلقی کردند. خلیفه دوم بعدها آرزو می‌کرد: ای کاش یکی از آن سه فضیلتی که نصیب علی(علیه السلام) شد نصیب او می‌شد و آن سه فضیلت این بود :

- پیامبر(صلی الله علیه و آله) دختر خود را به عقد علی(علیه) (

- تمام درهایی که به مسجد باز می‌شد بست، جز در خانه علی(علیه) .(

- در جنگ خیبر پیامبر پرچم را به دست علی(علیه) (

حضرت امیر(علیه السلام) تمام آیات قرآن را، چه آن‌ها که در مکه و چه آن‌ها که در مدینه نازل شده بود، می‌نمود. از این جهت یکی از کاتبان وحی و حافظان قرآن به شمار می

امیرمؤمنان(علیه) (در بیست و شش عروه از بیست و هفت عروه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همراه پیامبر بود و پرچمدار سپاه اسلام بود و بسیاری از کشته‌های دشمن به دست توانای او به قتل رسیدند. فقط در عروه تبوک به فرمان پیامبر برای خنثی کردن فتنه منافقان در مدینه باقی ماند. نقش علی(علیه) (نبردهای صد راسلام به قدری تعیین کننده و آشکار بود که دشمنان آن حضرت نیز بدان اعتراف کرده‌اند، تا جایی

که گفته‌اند اگر نبود شمشیر علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) اسلام هرگز چنین رشد نمی‌یافت. عمر می‌گوید: «والله لو لا سيفه لما قام عمود الدين؛ به خدا سوگند، اگر شمشیر علی نبود هرگز عمود اسلام برپا نمی‌شد.»

بدر، احد، خندق، حنین، خیبر و... همگی صحنه‌هایی است که مملو از فداکاری‌ها، شهامت‌ها، شجاعت‌ها و ایثارهای علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) است. در بدر نیمی از کشته‌های مشرکان را علی (علیه) تنها به هلاکت رساند. در احد در حالی که بیشتر مسلمانان، از جمله اولی و دومی و سومی از صحنه نبرد گریخته بودند، تنها علی (علیه‌السلام) با تنی چند از مجاهدان در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماندند و از اسلام و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محافظت کردند. در خندق با کشتن قهرمان نامی عرب، عمرو بن عبدود به اندازه تمامی ثواب عبادت جن و انس ذخیره ثواب اندوخت.

شجاعت علی (علیه) ها به حدی بود که بعضی از عرب‌ها می‌گفتند: هرگاه دسته‌ای از مسلمانان به ما یورش می‌آوردند که علی (علیه‌السلام) در میان آنها بود ما به همدیگر وصیت می‌کردیم!

شجاعت علی (علیه‌السلام) در نبرد خیبر

در نبرد خیبر پس از آن‌که مجاهدان مسلمان تمام دژهای خیبر را فتح کردند، آخرین دژ یهودیان دژ « که بزرگترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود، باقی مانده بود. مسلمانان هشت روز آن را محاصره کردند ولی موفق به نشدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر روز پرچم را به دست یکی از مسلمانان می‌گشود آن دژ می‌کرد و همه بدون نتیجه باز می‌گشتند. روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز دیگر به عمر داد ولی هر دو بدون این‌که کاری صورت دهند به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) .

این وضع بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگین می‌نمود، لذا فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که هرگز فرار نمی‌کند و پشت به دشمن نمی‌نماید؛ او کسی است که خدا و رسولش او را دوست دارند و خداوند این دژ را به وسیله او می‌گشاید .

هنگامی که روز بعد شد همه منتظر بودند تا ببینند این افتخار نصیب کدام یک از یاران او می‌شود. سعد ابی وقاص می‌گوید: وقتی پیامبر از خیمه بیرون آمد همه گردن‌ها به سوی او کشیده شد و من نیز در برابر پیامبر ایستادم شاید این افتخار از آن من گردد. ناگهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی (علیه‌السلام) کجاست؟ به حضرت گفتند او به چشم درد مبتلا شده و استراحت می‌کند. شخصی را به خیمه علی (علیه) فرستادند او را به حضور پیامبر آورد. پیامبر در حق او دعا کرد، چشم علی شفا یافت. آنگاه زره خود را به علی پوشاند و ذوالفقار را به کمر او بست و پرچم را به دست او داد و به او یاد آور شد که پیش از آغاز نبرد، دشمن را

به آیین اسلام دعوت نما، اگر نپذیرفتند به آنان بگو که می‌توانند با پرداخت جزیه (نوعی مالیات سرانه) و خلع سلاح، آزادانه زیر لوای اسلام زندگی کنند و بر آیین خود باقی بمانند، اگر هیچ کدام را نپذیرفتند، راه نبرد را پیش گیر و بدان که هرگاه خداوند فردی را به وسیله تو راهنمایی و به حق هدایت کند بهتر از آن است که شتران سرخ ها را در راه خدا صرف کنی.

وقتی مجاهدان اسلام به نزدیکی قلعه دشمن رسیدند، دلاوران یهود از دژ بیرون آمدند. حارث برادر « قهرمان معروف یهودیان، نعره‌زنان به سوی علی(علیه) فرین بود که سربازانی که پشت سر علی(علیه‌السلام) بودند بی‌اختیار عقب رفتند. حارث همچون شیر خشمگین بر علی حمله برد، ولی لحظاتی نگذشت که جسد مجروح و بی‌جان او بر زمین افتاد. متأثر ساخت. او برای گرفتن انتقام برادرش در حالی که غرق هایی بر تن و کلاه خودی (به گفته برخی از سنگ) بر سر داشت به مصاف علی(علیه‌السلام) آمد. هر دو قهرمان شروع به رجز خوانی کردند. ضربات شمشیر و نیزه دو قهرمان اسلام و یهود وحشت عجیبی بر دل ناظران افکنده بود. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و او را به خاک افکند. در این هنگام سایر جنگجویان یهود که پشت سر مرحب بودند پا به فرار گذاردند و داخل قلعه پناه بردند و در آن را بستند. اما امام(علیه‌السلام) با قدرت الهی در قلعه را - دری که به گفته برخی چنان عظیم بود که پنجاه نفر نمی‌توانستند آن را حرکت دهند - از جا کند و به کناری انداخت و راه را برای ورود سربازان اسلام به درون قلعه هموار ساخت.

علی(علیه‌السلام) در ماجرای فتح مکه

در ماجرای فتح مکه که در سال هفتم هجرت رخ داد، به ذکر چند نمونه از تلاش‌های حضرت علی(علیه) می‌پردازیم :

الف) فتح مکه و گشودن در کعبه به دست علی(علیه)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) با ده هزار نفر از سپاه اسلام در روز اول یا دوم ماه رمضان سال هجری برای فتح مکه، از مدینه حرکت نمودند و پس از چند روز به مکه رسیدند و آن را محاصره کرده و از هر طرف وارد مکه شدند و بدون جنگ، مکه را فتح کردند و این حادثه بزرگ در رمضان همان سال رخ داد، هنگامی که سپاه اسلام تکبیر گویان کنار کعبه آمدند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت درون کعبه و اطراف آن را از لوث بت‌ها، پاک سازد، در این هنگام عثمان بن طلحه، کلیددار کعبه، در کعبه را قفل کرد و بر بالای پشت بام کعبه رفت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) کلید در خانه کعبه را از او خواست، او گفت: «اگر می‌دانستم که او (محمد صلی الله علیه و آله) رسول خدا است، از دادن کلید به او مضایقه نمی‌کردم.»

در این لحظه حضرت علی(علیه السلام) بر بالای پشت بام کعبه رفت و دست عثمان بن طلحه را گرفت و در کعبه را گشود، پیامبر(صلی الله علیه و آله) وارد خانه کعبه شد و دو رکعت نماز خواند و سپس بیرون آمد، عمویش عباس عرض کرد: «کلید را به من بسپار.» (تا من کلید دار کعبه شوم) .

در این هنگام این آیه نازل گردید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبش بدهید.»

در این هنگام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) دستور داد تا کلید را به عثمان بن طلحه بدهد و از او عذرخواهی کند .

علی(علیه) با کمال رفق و مدارا و معذرت خواهی، کلید را به عثمان داد، عثمان گفت: «ای علی! چطور هنگام گرفتن کلید با خشم و تندى آن را از من گرفتی، ولی هنگام دادن با ملایمت و مدارا دادی؟»

حضرت علی(علیه السلام) فرمود: آیه نازل شده که امانت را به صاحبش رد کنید، آن‌گاه آیه فوق را خواند .

عثمان بن طلحه چنان تحت تأثیر اخلاق اسلامی قرار گرفت که مسلمان شد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) کلید کعبه را از او نگرفت، بلکه ادامه کلیدداری او را تثبیت کرد.

(ب) علی(علیه السلام) بر دوش پیامبر(صلی الله علیه و آله) در پاکسازی کعبه

پاسی از شب می‌گذشت پیامبر(صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت داخل کعبه را از لوث وجود بت‌ها پاک نماید؛ تا کعبه مخصوص پرستش خدای بزرگ گردد، برخاست و علی(علیه السلام) را همراه خود کنار کعبه برد و با هم هفت بار طواف کردند. سپس پیامبر(صلی الله علیه و آله) با چوبی که در دست داشتند همه بت‌ها را از جایگاه خود به زمین انداخت و همچون جدش ابراهیم بت شکن، آن‌ها را در هم شکست. علی(علیه السلام) نیز در این پاکسازی و بت‌زدایی، همدوش پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود .

در این وقت پیامبر(صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت بزرگترین بتی را که بر سقف کعبه آویخته شده بود از سقف کعبه به پایین اندازد و سرنگون نماید، لذا به علی(علیه) فرمود: بنشین و شانته را بگیر تا بتوانم بالا روم . علی(علیه) گاه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر شانته علی(علیه السلام) ایستاد و فرمود: برخیز. علی(علیه السلام) با همه نیرو و توانایی که داشت با سختی از جای خود حرکت کرد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) پایین آمد و علی(علیه)

علی(علیه) (در این باره می‌گوید: «وقتی که بر شانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایستاده بودم، احساس کردم اگر بخواهم می‌توانم بر افق آسمان دست یابم و دستم را به ستاره ثریا برسانم...»)

علی(علیه) (با دست پرتوان خود، آن بت بزرگ را که بر سطح کعبه می‌خکوب شده بود بگرفت و بر زمین افکند و شکست. آن‌گاه علی(علیه‌السلام) از دوش پیامبر(صلی الله علیه و آله) به زمین آمد که در این زمینه شاعر معروف، خطاب به علی(علیه‌السلام) می‌گوید :

تو زنی به دوش نبی قدم فکنی بتان همه از حرم

حرم از وجود تو محترم تو ای آن‌که نماز بیا کنی

کم کم آن شب تاریخی به صبح نزدیک می‌شد و بلال بالای مأذنه اذان صبح را گفت و مسلمانان برای اقامه نماز از خواب برخاستند و به سوی کعبه و مسجد سرازیر شدند، دیدند که کعبه به طور کلی از های مشرکان پاک بدین ترتیب پایگاه توحیدی که یک روز مرکز یکتاپرستی بود و مشرکان آن را به بت و بت پرستی آلوده کرده بودند، به وسیله پیامبر(صلی الله علیه و آله) و علی(علیه‌السلام) پاکسازی گردید و دوباره هدف ابراهیم خلیل از ساختن کعبه، تحقق یافت و کعبه کانون خداپرستان موحد گردید .

علی(علیه‌السلام) در جنگ حنین

یکی از رخدادهای بسیار بزرگ عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله) که در سال هشتم هجرت، بعد از فتح مکه رخ داد، جنگ حنین و پیروزی سپاه اسلام در این جنگ بود .

این جنگ در سرزمین حنین میان مکه و طائف، بین سپاه اسلام و دو قبیله ثقیف و هوازان رخ داد. تعداد سپاه اسلام بالغ بر دوازده هزار نفر بود و پرچم این جنگ در دست حضرت علی(علیه) (اسلام غافلگیر شدند و شکست سختی خوردند. سپاه اسلام هنگامی از سرزمین حنین عبور می‌کرد، ناگهان اه دشمن از کمین ها بیرون آمدند و از هر سو به مسلمانان حمله کردند کار به جایی رسید که سپاهیان اسلام گریختند و پراکنده شدند و تنها نه یا ده نفر با پیامبر(صلی الله علیه و آله) باقی ماندند که نه نفر از آنها بنی هاشم بودند، به نام‌های :

- عباس (عموی پیامبرصلی الله علیه و آله)

- علی(علیه)

- ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب

- ربیعہ بن حارث

- عتبہ و معتب، دو پسر ابولہب

- عبداللہ بن زبیر

و یکی دیگر از غیر بنی ہاشم بہ نام «ایمن» بود کہ بہ شہادت رسید .

امام صادق(علیہ السلام) فرمود: علی(علیہ السلام) در این جنگ چہل نفر از مشرکان را کشت.

ہلاکت ابوجرول بہ دست علی(علیہ السلام) و شکست دشمن

در چنان شرایط سخت و بحرانی کہ سپاہ اسلام از ہم پاشیدہ بود، یک حادثہ عجیب بار دیگر موجب تضعیف دشمن و تحرک مسلمانان شد . ہا را برای جنگیدن آمادہ ساخت و روحیہ آنان را بالا برد و آن کشتہ شدن « قہرمان سپاہ دشمن بہ دست علی(علیہ) .

توضیح اینکہ: فضل بن عباس گوید: ضربت علی(علیہ السلام) ہمیشہ «بکر» بود؛ یعنی نیاز بہ ضربت دوم نداشت، همان ضربت اول دشمن را ہلاک می کرد .

مردی از ہوازن کہ نامش « بود، پرچم سیاہی بر سر نیزہ بلند بستہ بود و در پیشاپیش لشکر کفر سوار بر شتر سرخی بہ پیش می آمد بہ ہر مسلمانی کہ می رسید او را می کشت و سپس پرچم را بہ علامت پیروزی بلند می کرد کہ کافران می دیدند و این رجز را با صدای بلند می :

أَنَا أَبُو جَرُولٍ لَا بُرَاحَ حَتَّى تُبَيِّحَ الْيَوْمَ أَوْ تُبَاحَ

من ابوجرول ہستم کہ امروز تا دشمن را از پای درنیاورم، از او جدا نگردم .

حضرت علی(علیه السلام) به سوی او شتافت. نخست به شتر او ضربه‌ای زد که به زمین افتاد، سپس ضربتی به او زد که او را به دو نصف کرد. در حالی که می :

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ لَدَى الصَّبَاحِ إِنِّي لَدَى الْهَيْجَاءِ ذُو نَصَاحٍ

مردم و قوم همواره آگاهی دارند که من هنگام چکاچک شمشیرها، آنچه که شایسته خلوص و حق آن را ادا می‌کنم. به این ترتیب، پوزه بلند شتر سوار پر طمطراق به خاک مالیده شد. کشته شدن ابوجرول، آن چنان روحیه دشمن را تضعیف کرد که کافی بود در یک حمله، آنها را تار و مار نمود. عباس به نمایندگی پیامبر(صلی الله علیه و آله) مسلمانان را صدا زد و همه آنها با شنیدن صدای عباس برگشتند و پیامبر(صلی الله علیه و آله) از فرصت استفاده کرده فرمان حمله را صادر نمود و دشمن با حمله مسلمین، مفتضحانه شکست خورد و متواری

و بسیاری از آنها به طائف گریختند و در میان قلعه طائف، کمین گرفتند. سپاه اسلام قلعه طائف را حدود یک ماه

تخریب بت خانه قبیله «طی» توسط علی(علیه)

یکی از رویدادهای سال نهم هجرت، ویران کردن بت‌خانه قبیله طی در یمن به وسیله امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود. به پیامبر(صلی الله علیه و آله) خبر رسید که در میان قبیله «طی» بت بزرگی در بت

پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه) نفر مأمور ویران کردن آن بت

خانه نمود. علی(علیه السلام) با همراهان بت آن حضرت می‌دانست که بت پرستان قبیله طی

مقاومت می‌کنند و درگیری شدید رخ می‌دهد. از این رو با کمال حفظ راز داری نظامی، سحرگاهان

خانه رساندند و آن را ویران نمودند و بت بزرگ آن را نابود کردند و گروهی را که در آن

مقاومت می‌کردند، دستگیر کرده و به صورت اسیر وارد مدینه نمودند. این موفقیت بزرگ نیز از افتخارات زندگی پر

شور علی(علیه)

«عدی بن بزرگ قبیله طی به شام گریخت. خواهرش اسیر سپاه اسلام گردید. سپس پیامبر(صلی الله

علیه و آله) خواهر او را آزاد کرد. او به شام نزد برادرش عدی رفت و بزرگواری پیامبر(صلی الله علیه و آله) را برای

برادرش تعریف نمود و همین موجب گرایش عدی به اسلام گردید. او با اختیار خود به مدینه آمد و در محضر

پیامبر(صلی الله علیه و آله) مسلمان شد.

مأموریت علی(علیه السلام) برای خواندن آیات برائت در مکه

یکی از رخدادهایی که در اواخر سال نهم (ماه ذیحجه) رخ داد، مأموریت حضرت علی(علیه السلام) پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای اعلام برائت از مشرکان، در روز عید قربان در «منی» .

توضیح این که: آیات آغاز سوره توبه(از آیه) نازل شد که روح این آیات در چهار ماده زیر خلاصه می :

- ممنوعیت ورود بت

- ممنوعیت طواف با بدن برهنه .

- ممنوعیت شرک مشرکان در مراسم حج .

- پیمان وفاداران به پیمان محترم است و به پیمان شکنان چهار ماه مهلت داده می شود تا به اسلام بپیوندند .
ها در حال نبرد است .

پیامبر(صلی الله علیه و آله) نخست ابوبکر را طلبید و او را مأمور کرد تا این آیات را حج در عید قربان در سرزمین منی برای مردم بخواند .

ابوبکر، آیات را گرفت و همراه چهل (یا سیصد) نفر، به سوی مکه حرکت کرد. ولی طولی نکشید که بیک وحی از طرف خدا به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: خداوند فرمان داده است که : «این آیات را باید تو یا کسی که از تو است، بخواند.» پیامبر(صلی الله علیه و آله) بی درنگ، حضرت علی(علیه السلام) حضور طلبید و ماجرا را به او گفت و مرکب مخصوصش را در اختیار علی(علیه السلام) : حرکت کن و در راه، آیات و قطعنامه را از ابوبکر بگیر و خودت این مأموریت را انجام بدهد.

حضرت علی(علیه السلام) حرکت کرد و در سرزمین « » « به ابوبکر رسید و فرمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به او ابلاغ نمود. ابوبکر آیات را در اختیار علی(علیه السلام) گذاشت. علی(علیه السلام) به مکه رفت و قطعنامه بیزاری از مشرکان را در «منی» خواند و به اطلاع مردم رسانید .

ابوبکر در مدینه به محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برگشت و عرض کرد: «نخست مرا برای اعلام برائت از مشرکان نصب کردی ولی اکنون عزل نمودی، آیا آیه ای بر ضد من نازل شده است؟» پیامبر(صلی الله علیه و آله) « : لا، إِلَّا إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أُبَلِّغَهُ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ نه، جز اینکه من از جانب خدا مأمور شده ام که آن آیات را خودم یا یکی از مردان خاندانم ابلاغ کند».

و در مسند احمد آمده، پیامبر(صلی الله علیه و آله) در پاسخ ابوبکر فرمود: «ولکن جبرئیل جائی فقال لا یُؤدی عنک الا انتَ او رجل منک؛ نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: آن را جز تو یا مردی از تو، ابلاغ نکند».

این ماجرا در احادیث شیعه و سنی از امور قطعی است و به روشنی بیانگر آن است که امیرمؤمنان علی(علیه) (علیه) حکومت اسلامی شایسته‌تر از دیگران است. هدف از این عزل و نصب آن است که عملاً مردم بدانند که علی(علیه‌السلام) از نظر روحیه و جهات معنوی و سیاسی، قرین و همسان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می‌باشد.

علی(علیه‌السلام) در سال دهم و یازدهم هجرت

در سال یازدهم هجرت، روز به روز بر گسترش اسلام می‌افزود و حضرت علی(علیه‌السلام) در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) در پیشاپیش حوادث، شاهد پیروزی‌های چشمگیر اسلام بودند، مهم‌ترین رخدادی که بیانگر این مطلب است، سفر تاریخی حضرت علی(علیه‌السلام) به یمن و مسلمان شدن مردم یمن به ماجرای حجه‌الوداع و شرکت خیل عظیم مسلمانان در مراسم حج در سال دهم هجرت است که نمایانگر افتدار و شکوه اسلام می‌باشد و سپس ماجرای «عید غدیر»، اینک نظر خوانندگان را به بیان سه حادثه عظیم مذکور، به طور فشرده جلب می‌کنیم:

- مسلمان شدن مردم یمن به دست علی(علیه)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در سال دهم هجرت، «خالد بن ولید» را همراه جمعی برای دعوت مردم یمن به سوی اسلام، به یمن فرستاد. خالد و همراهان مدت شش ماه در یمن ماندند و مردم را به اسلام دعوت کردند ولی حتی یک نفر پاسخ مثبت نداد. این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید. آن حضرت ناراحت شد و حضرت علی(علیه‌السلام) را طلبید و به او فرمان داد که به سوی یمن برود و خالد و همراهانش را به مدینه بازگرداند و خود و همراهانش در یمن بمانند و مردم را به اسلام دعوت کند.

حضرت علی(علیه‌السلام) به سوی یمن روانه شد. خالد و همراهانش را به مدینه بازگردانید. براء بن عازب می‌گوید: خبر ورود حضرت علی(علیه‌السلام) به مردم یمن رسید، آن‌ها اجتماع کردند. آنان آن حضرت علی(علیه‌السلام) شدند که در همان روز همه مردم قبیله «همدان» بزرگترین قبیله یمن امیرمؤمنان(علیه‌السلام) ماجرای مسلمان شدن آن‌ها را در ضمن نامه‌ای به پیامبر(صلی الله علیه و آله) خبر داد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از خواندن آن نامه، بسیار خوشحال شد. سجده شکر به جا آورد و بر قبیله همدان سلام و درود فرستاد. بعد از این قبیله، قبایل دیگر یمن از جمله خاندان مدحج و دودمان نخع به اسلام گرویدند.

و این از افتخارات ممتاز زندگی حضرت علی(علیه السلام) است که آن‌همه مردم یمن با راهنمایی او مسلمان

- علی(علیه السلام) در حجه الوداع و تأیید پیامبر(صلی الله علیه و آله) از قاطعیت علی(ع)

هنگامی که مسلمانان اطلاع یافتند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) می‌خواهد آخرین حج خود را انجام دهد و های آخر عمرش را می‌گذرانند، تا می‌توانستند از هر سو در مراسم حج شرکت نمودند. حضرت علی(علیه السلام) در یمن بود، از همانجا با لشگری که همراهش بود، به سوی مکه حرکت نمود و مقداری از ها (لباس مخصوصی) که از مردم نجران به غنیمت گرفته بود همراه خود داشت. علی(علیه) فرسخی مکه مردی را فرمانده لشکر خود کرد و خود جلوتر به سوی مکه شتافت و در همان هنگام پیامبر(صلی الله علیه و آله) که شد، علی(علیه السلام) نیز وارد گردید. علی(علیه السلام) به حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) رفت و اخبار یمن را به عرض آن حضرت رسانید و در ضمن عرض کرد: شتر برای قربانی به همراه

پیامبر(صلی الله علیه و آله) از دیدار علی(علیه السلام) بسیار خوشحال شد و به او فرمود: به سوی لشگر خود ها را نیز به من برسان .

حضرت علی(علیه السلام) نزد لشگر خود برگشت و دید آن‌ها نیز تا نزدیک مکه رسیده‌اند. ولی آن حله‌ها را بین خود تقسیم کرده و پوشیده‌اند. حضرت علی(علیه السلام) از این کار آن‌ها ناراحت شد و به مردی که او را فرمانده ها کرده بود، فرمود: «چه چیز تو را وادار کرد که بدون اجازه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و بی‌آنکه من اجازه بدهم، حله‌ها را بین این‌ها تقسیم کرده‌ای؟»

او عرض کرد: «ها از من درخواست نمودند تا این حله‌ها را به عنوان احرام بپوشند و خود را بیاریند.»

حضرت علی(علیه) ها را از آن‌ها که بر خلاف مقررات رفتار کرده بودند گرفت و در میان بار شتر گذاشت و همراه آن‌ها روانه مکه شد، آن‌ها از این قاطعیت علی(علیه السلام) برای اجرای مقررات (به جای این‌که خشنود گردند) ناراحت شدند و در مکه همین مطلب را به عنوان شکایت از علی(علیه) پیامبر(صلی الله علیه و آله) رساندند .

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سخنگوی خود دستور داد تا در میان مردم چنین اعلام کند: «إِرْقَعُوا أَلْسِنَتِكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ خَشِينٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرَ مَدَاهِنٍ فِي دِينِهِ؛ زبان‌های خود را در مورد شکایت از

علی(علیه السلام) کوتاه کنید، زیرا که او در امور مربوط به خدا (مقررات دین) سخت گیر است و درباره دین، اهل سازش و مسامحه نیست.»

شکایت کنندگان، دم فرو بستند و به مقام بسیار ارجمند علی(علیه السلام) در پیشگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله) پی بردند و فهمیدند که هر کس درباره علی(علیه السلام) خرده گیری کند، مورد خشم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) .

به این ترتیب علی(علیه السلام) در آخرین حج رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شرکت نمود و تا پایان همراه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود و سپس همراه آن حضرت به سوی مدینه بازگشت .

- اعلام رهبریت علی(علیه السلام) در غدیر خم

پس از پایان مراسم حج در ماه ذیحجه سال دهم هجری، مسلمانان، مکه را به قصد وطن خود ترک کردند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) و همراهان نیز به سوی مدینه رهسپار شدند تا به بیابان خشک و سوزان «غدیر» رسیدند. همراهان پیامبر(صلی الله علیه و آله)، مسلمانان مختلف سراسر جزیره العرب و... بودند که تعداد ها را از هزار و هزار و هزار تا هزار گفته اند، بیابان غدیر چهار راهی بود که از آن جا مردم از همدیگر جدا می گشتند. مردم یمن به سوی جنوب و مردم مدینه به سوی شمال و مردم عراق به سوی شرق و مردم مصر به سوی غرب و ... رهسپار می شدند. در چنین نقطه ای پیک وحی بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل گردید و این آیه () « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو فرود آمده است به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدا را به جا نیاور ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند.»

ذیحجه بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) با دریافت این آیه، فرمان توقف داد. مسلمانان با صدای بلند، آنان را که جلوتر رفته بودند به بازگشت فرا خواندند و مهلت دادند تا عقب افتادگان رسیدند. پس از نماز ظهر به دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) ای غرا خواند تا این که فرمود: «ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟؛ چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از شما سزاوارتر و شایسته»

: «خدا و پیامبرش دانایتر است.»

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مومنانم و بر آنان از خودشان .»

سپس دست علی(علیه السلام) را گرفت و بلند کرد، به گونه‌ای که ه
من کنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم، آگاه باشید که این علی(علیه
رهبر او است.»

آنگاه چنین دعا کرد: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من
اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار؛ خدایا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب
بدار آن کس که او را محبوب دارد و مبغوض بدار آن کسی که او را مبغوض دارد و یارانش را یاری کن و آنان که او را
یاری نکنند، یاری نکن و حق را همواره همراه او بدار و او را از حق جدا نکن.»

«: آلا فْلَيْبَلِّغُ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ؛ آگاه باشید، همه حاضران موظفند که این خبر را به غائبان برسانند.»

جمعیت هنوز متفرق نشده بودند که پیک وحی بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شد و این آیه ()
نازل کرد .

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت
خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاویدان) شما پذیرفتم.»

پیامبر(صلی الله علیه و آله) تکبیر گفت: در این هنگام مردم با شور و هیجان نزد علی(علیه)
این مقام (رهبری پس از پیامبر) تبریک گفتند، از جمله افراد ابوبکر و عمر به محضر علی(علیه)
هرکدام جداگانه گفتند: «بخ بخ یا بنّ ابي طالب، اصْبَحْتَ وَ امْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛ آفرین بر تو
باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب که صبح و شام کردی در حالی که رهبر من و تمام مردان و زنان مسلمان
شدی.»

سند حدیث غدیر به قدری محکم است که هیچ کس از افراد مسلمین نمی‌تواند آن را انکار کند، علامه امینی
صاحب کتاب ارزشمند «الغدیر» این حدیث را از
نفر از تابعین از کتاب‌های مورد
اعتماد اهل تسنن نقل نموده است .

علی(علیه السلام) در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا آخرین لح

در ایام آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه السلام) از پیامبر(صلی الله علیه و آله) جدا نمی
روزی پیامبر(صلی الله علیه و آله) با تکیه بر دست علی(علیه السلام) همراه جمعی از یاران به قبرستان بقیع
رفت و برای مردگان طلب آمرزش کرد و سپس رو به علی(علیه السلام) کرد و فرمود: «کلید گنج‌های دنیا و

زندگی ابدی در آن، در اختیار من گذارده شده و بین زندگی در دنیا و لقای خدا مخیر شده‌ام، ولی من لقای پروردگار و بهشت الهی را ترجیح داده ...».

سپس با تکیه بر دست علی(علیه) روز در حالی که حضرت زیر بغل راست و فضل بن عباس زیر بغل چپش را گرفته بودند به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت و مردم را نصیحت کرد...».

وصیت خصوصی پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه)

در روزهای آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله) روزی علی(علیه السلام) به بالین پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «آیا وصیت مرا می‌پذیری؟ و به وعده‌های من وفا می‌کنی و دین مرا ادا می‌نمایی و بعد از من سرپرستی اهل بیتم را برعهده می‌گیری؟»

علی(علیه السلام) عرض کرد: «آری، ای رسول خدا!»

پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه السلام) را به نزدیک خواند و به سینه دستش درآورد و به علی(علیه) : «آن را در انگشت خود کن.» سپس شمشیر، زره و سایر وسایل جنگی حتی دستمالی را که هنگام جهاد به کمر می ، را طلبید و همه آنها را به علی(علیه) : «ات برو و اینها را با خود ببر.»

آموختن هزار باب علم به علی(علیه)

فردای آن روز، بیماری پیامبر(صلی الله علیه و آله) شدید شد. سپس اندکی بهتر گردید. در همین وقت، به «: ادعوا الی اخی و صاحبی؛ برادر و همدم را بطلبید به اینجا بیاید.»

بعضی از همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به دنبال دیگران رفتند...، ولی پیامبر(صلی الله علیه و آله) همان جمله را تکرار کرد که «برادر و همدم را به اینجا بیاورید.»

ام سلمه یکی از همسران نیک پیامبر(صلی الله علیه و آله) گفت: «علی(علیه السلام) را بطلبید تا بیاید، زیرا منظور پیامبر(صلی الله علیه و آله) جز او کس دیگری نیست.»

علی(علیه) را طلبیدند. او آمد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او اشاره کرد که نزدیک بیا. او نزدیک آمد، پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه) را در آغوش گرفت و مدتی طولانی با او راز گفت، سپس علی(علیه) برخاست و نشست. در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه و آله) اندکی خوابید .

علی(علیه السلام) برخاست و از خانه بیرون آمد. مردم از او پرسید «: پیامبر(صلی الله علیه و آله) چه رازی به
»

علی(علیه) «: عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَتَحَ لِي كُلَّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ وَ أَوْصَانِي يَمَا أَنَا قَائِمٌ
يَه إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛ پیامبر(صلی الله علیه و آله) هزار باب علم را به من آموخت که هر بابی، هزار باب دیگر را به
رویم گشود و مرا به آنچه که به خواست خدا باید انجام دهم وصیت نمود.»

علی(علیه السلام) پس از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در ماه صفر سال یازدهم هجرت به جوار پروردگار شتافت. در حالیکه
علی(علیه السلام) و گروهی از بنی هاشم و برخی از یاران بزرگ رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مشغول تجهیز
بدن مطهر او بودند، گروهی از فرصت طلبان و منافقان در محلی به نام «سقیفه بنی ساعده»
علی رغم دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) که علی (علیه السلام) را وصی و جانشین خود معرفی کرده بود،
ابوبکر را به عنوان جانشین رسول خدا برگزیدند .

مردم با او بیعت کردند، ولی علی(علیه السلام) و گروهی از بزرگان صحابه از بیعت خودداری کردند. آنان سخنان
پیامبر در حجه الوداع را به خاطر داشتند و جز علی (علیه السلام) کسی را شایسته خلافت نمی دیدند .

مدتی از بیعت سقیفه نگذشته بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت از علی و عباس و زبیر و سایر بنی هاشم
نسبت به خلافت ابوبکر بیعت بگیرد. از طرفی علاقمندان امام به عنوان اعتراض به جریان سقیفه در خانه حضرت
(علیها) تحصن کرده بودند. تحصن آنان در خانه فاطمه - که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و
آله) از احترام ویژه ای برخوردار بود - مانع از آن بود که دستگاه خلافت به زور متوسل شود و از آنان بیعت گیرد. اما
سرانجام علاقه به قدرت کار خود را کرد و احترام خانه وحی ناپدید .

خلیفه، عمر را با گروهی مأمور کرد تا به هر قیمتی که شده متحصنین را از خانه فاطمه (سلام علیها) بیرون
آورده و از همه آنان بیعت بگیرد. عمر با گروهی که در میان آنها اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه و ثابت بن
قیس و محمد بن سلمه و دیگران اشتند و به سوی خانه فاطمه(سلام علیها) رفتند تا تحصن
کنندگان را به بیعت با خلیفه دعوت کنند و اگر پاسخ مثبت ندادند، آنها را به زور از خانه بیرون کشند و به مسجد
بیاورند. عمر از پشت در با صدای بلند فریاد زد که خانه فاطمه را ترک گویند، ولی تحصن کنندگان به فریادهای او
توجهی نکردند و از خانه بیرون نرفتند. در این هنگام عمر به همراهانش گفت: هیزم بیاورند تا خانه را بسوزانند و
آن را بر سر متحصنین خراب کند. در این موقع مردی پای پیش نهاد تا عمر را از این تصمیم باز دارد و گفت: چگونه
این خانه را آتش می زنی در حالی که دختر پیامبر(صلی الله علیه و آله) فاطمه در آن است. وی با خونسردی

پاسخ داد: باشد، بودن فاطمه در میان خانه مانع از انجام این کار نمی‌تواند باشد و گفت سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست یا این‌ها بیرون می‌آیند یا اینکه این خانه را آتش می

در این هنگام (علیها) که در پشت در قرار داشت، چنین فرمود: جمعیتی را سراغ ندارم که در موقعیت بدی مانند شما قرار گرفته باشند، شما جنازه رسول خدا را در میان ما گذاشتید و از پیش خود درباره خلافت تصمیم گرفتید. چرا حکومت خود را بر ما تحمیل می‌کنید و خلافت را که حق ما است به خود ما باز نمی‌گردانید.

ابن قتیبه که این جریان را نقل می‌کند، می‌نویسد، این بار پسر خطاب از اخراج متحصنین منصرف گردید و به حضور خلیفه آمد و او را از جریان آگاه ساخت .

عمر دوباره غلام خود، قنقذ را مأمور کرد که برود و علی را به مسجد بیاورد. او پشت در خانه فاطمه آمد و علی را صدا زد و گفت به فرمان جانشین! رسول خدا به مسجد بیاید. وقتی امام این جمله را از قنقذ شنید، فرمود: چرا به این زودی به رسول خدا دروغ بستید؛ پیامبر کی او را جانشین خود قرار داد؟

مقاومت تحصن کنندگان خلیفه را سخت عصبانی و ناراحت کرده بود، لذا مجدداً عمر با گروهی به خانه فاطمه رفتند و در را زدند. فاطمه که صدای آنان را شنید با صدای بلند ناله کرد و گفت: پدر جان! ای پیامبر خدا، پس از درگذشت تو چه گرفتاری‌هایی که از دست زاده خطاب و فرزند ابی قحافه پیدا کرده‌ایم . های فاطمه، که هنوز مرگ پدر را فراموش نکرده بود، آنچنان جان‌گداز بود که گروهی از آن جمعیت که همراه عمر بودند از انجام مأموریت و حمله به خانه زهرا (سلام علیها) منصرف شدند و گریه کنان بازگشتند، اما عمر و گروهی دیگر که برای گرفتن بیعت از علی(علیه‌السلام) و بنی‌هاشم اصرار می‌ورزیدند، علی را به هر قیمتی بود از خانه بیرون آوردند و به مسجد بردند و اصرار کردند که با ابوبکر بیعت کند. امام فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟ گفتند کشته خواهی شد. علی گفت: با چه جرأتی بنده خدا و برادر رسول الله را خواهید کشت؟ عمر گفت تو را ره نخواهیم کرد جز این که بیعت کنی . علی چون شیر خشمگین بر او بانگ زد و با لحن تمسخر آمیز به عمر گفت : «احلب حلیا لک شطره، اشدد له الیوم لیرد علیک غدا؛ ای عمر! نیک بدوش که بهره‌ای از آن تو را است، امروز برای او محکم ببند تا فردا به تو بازگرداند.»

ح عبدالمقصود که این جریان را در کتابش نقل کرده است اعتراف می‌کند: تردیدی نیست که ابابکر بدین

جهت عمر را به خلافت برگزید که از او بر خود حقی می‌دید!

مقاومت سرسختانه علی(علیه‌السلام) در برابر اصرار آنان سبب شد که علی(علیه

واگذارند. علی (علیه‌السلام) به عنوان تظلم کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و همان جمله‌ای که

هارون به موسی گفته بود تکرار کرد: «ضعفونی و کادوا یقتلوننی؛ !)

درگذشت تو) این گروه مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.»

البته ابن قتیبه اشاره نکرده است که چگونه علی را به مسجد بردند و نیز اشاره نکرده که سرانجام خلیفه درب خانه را آتش زد و دود غلیظی فضای خانه فاطمه را گرفت و بدین طریق علی(علیه‌السلام) را از خانه بیرون کشیدند.

عمر برای وادار کردن علی(علیه‌السلام) به بیعت با ابوبکر از هیچ ستمی در حق او و همسرش کوتاهی نکرد؛ درب خانه زهرا (سلام علیها) را آتش زد، زهرا(سلام علیها) را بین در و دیوار قرار داد و موج گردید و ده‌ها ظلم دیگر در حق این خاندان مرتکب شد که در کتب تاریخی بیان گردیده است .

این‌ها همه در حالی انجام می‌گرفت که خود به حق علی اعتراف داشتند؛ ابن ابی الحدید نقل می‌کند: عمر با صراحت هر چه تمام‌تر به ابن عباس گفت: پیامبر می‌خواست در هنگام وفاتش در آن نامه - که نگذاشتند نوشته شود - به نام علی(علیه‌السلام) تصریح کند، اما خدا چیز دیگری اراده کرد و اراده خدا به وقوع پیوست ولی منظور رسولش برآورده نشد. مگر هر چه که رسول خدا اراده کند باید حتما عملی گردد؟! و در جای دیگر از عمر نقل کرده است که من رسول خدا را از این کار بازداشتتم!

و نیز خود او در روایتی نقل می‌کند، پس از که عمر در مسأله‌ای مانده بود، سراغ علی (علیه) پس از آن که علی(علیه‌السلام) مشککش را حل فرمود، عمر به او گفت: به خدا سوگند، خدا تو را اراده کرده بود (برای خلافت) ولی قومت خودداری ورزیدند.

معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابی بکر که او را به پذیرفتن حق و دست برداشتن از مخالفت به علی (علیه‌السلام) دعوت کرده بود چنین نوشت: (ابابکر) و فاروق (عمر) نخستین کسانی بودند که حقش (حق علی) را چون پوست از تنش کردند و با زمامداری او مخالفت کردند. و در ادامه می‌گوید: اگر پدرت از ابتدا چنان رفتار و برخوردی با وی نداشت، هرگز ما هم با پسر ابی طالب مخالفت نمی‌کردیم و تسلیم او می‌شدیم، لکن دیدیم پدرت پیش از ما چنان رفتاری با او کرد و ما هم راه او را در پیش گرفتیم.

سال خانه نشینی

علی(علیه) برای حفظ اتحاد جامعه اسلامی و برای بقا و رشد نهال تازه غرس شده اسلام، از حق مسلم خویش صرف نظر کردند و سال از صحنه سیاست کناره گرفتند و خانه نشین شدند. ابن ابی الحدید می‌گوید: در روزهایی که علی(علیه) گوشه عزلت گزیده بود و دست روی دست گذاشته بود، بانوی گرامی وی، (علیها) او را به قیام و بازستانی حقیقت تشویق می‌کرد. در همین لحظات صدای مؤذن به «اشهد ان محمدا رسول الله» بلند شد. امام به او فرمود: آیا دوست داری که این صدا در روی زمین خاموش هرگز. امام فرمود: پس راه همین است که من در پیش گرفته .

در طی این سال، همواره مشکلاتی که برای جامعه اسلامی پیش می‌آمد، علی(علیه) ها پیش قدم بودند، مخصوصا مشکلات مهم اعتقادی را برطرف می‌کردند و مردم را راهنمایی می‌نمودند تا جایی که عمر بارها (به نقلی) : «لو لا علی لهلك العمر؛ اگر علی نبود هر آینه عمر (به خاطر دادن فتوای غلط) هلاک .»

یکی از نویسندگان اهل سنت در این باره می‌نویسد: در این زمان (زمان ابوبکر) و زمان دیگر خلفا، علی(علیه‌السلام) یگانه میزان قضاوت و فتوا بود و در این باره ذخیره سرشاری از سرچشمه نبوت و وسعت افق فکر و علم جوشان داشت، چنانکه هیچ کس به پای او نمی‌رسید و نظرش در مسائل سخت و پیچیده قاطع بود. زاده خطاب که در زمان خلافت ابابکر دارای منصب قضاوت بود، می‌گفت مسأله مشکلی پیش نیاید که ابوالحسن برای حل آن نباشد. و می‌گفت: تا زمانی که علی(علیه‌السلام) در مسجد حضور دارد هیچ کس حق صدور

مورخان فعالیت‌های امام را در مدت خلافت سه گانه در موارد زیر عنوان کر : - تفسیر قرآن و حل مشکلات بسیاری از آیات و تربیت شاگردانی همانند ابن عباس که بزرگترین مفسر اسلام پس از امام به شمار می .

های دانشمندان ملل دیگر، به ویژه یهودیان و مسیحیان که پس از اطلاع از آیین اسلام برای تحقیق و پژوهش رهسپار مدینه می‌شدند و سؤالاتی طرح می‌کردند و پاسخ‌گویی جز علی(علیه‌السلام) که تسلطش بر تورات و انجیل از خلال سخنانش روشن بود پیدا نمی‌کردند. ابونعیم اصفهانی در حلیه‌الاولیاء صورت مذاکره امام را با چهل تن از احبار یهود نقل کرده است .

- بیان احکام بسیاری از رویدادهای نوظهور که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سابقه نداشت و در آن مورد نصی در قرآن مجید یا روایتی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وجود نداشت و علی(علیه) تصدیق پیامبر(صلی الله علیه و آله) داناترین امت و آشناترین آنها به موازین قضا و داوری به شمار می‌رفت که در

این زمینه قضاوت‌های حضرت در زمان خلفا مشهور است. حضرت با علم بی‌کران خود حقایق را آشکار می‌کرد. های حضرت در این دوران جمع آوری شده و کتاب‌هایی تحت همین عنوان نوشته شده است .

- کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان، امام با دست خود باغ احداث می‌کرد و قنات استخراج می‌نمود و آن را در راه خدا وقف می‌کرد .

ابوبکر و ظلم مضاعف

ابوبکر به ستمی که در غصب حق علی(علیه‌السلام) کرده بود اکتفا نکرد، بلکه با معرفی عمر به عنوان جانشین خود، ظلم خود را کامل کرد. گرچه در این زمینه عثمان بن عفان نیز نقش خودش را خوب ایفا کرد. در خصوص نحوه انتصاب عمر به خلافت یکی از نویسندگان اهل سنت می‌نویسد: ابابکر در حال احتضار عثمان ابن عفان را فراخواند و به او دستور داد و وصیت نامه‌اش را بنویسد، ابوبکر به عثمان گفت: بنویس « بن الرحیم » این عهدنامه عبدالله بن عثمان (ابوبکر) به مسلمانان است در آخرین لحظه زندگی دنیا و نخستین مرحله ...».

ابابکر در همان حال که جملات فوق را دیکته می‌کرد و عثمان می‌نوشت صدایش خفیف شد و بیهوش گردید، عثمان از جانب خود وصیت را این گونه ادامه داد: « س از خودم ابن خطاب را جانشین قرار دادم.» پس از اندکی ابوبکر به هوش آمد .عثمان آنچه نوشته بود برایش خواند و ابابکر تکبیر گفت و آن را تأیید کرد .ابوبکر به همین مقدار نیز در ستم به حق علی(علیه‌السلام) اکتفا نکرد، بلکه به عثمان گفت: اگر عمر را وامی وصیت برای تو چشم نمی‌پوشیدم ای عثمان!...

ابوبکر وصیت نامه را همراه عمر و یکی از غلامانش به مسجد فرستاد تا به اطلاع مردم برسانند. شخصی در راه از عمر پرسید در وصیت نامه چه نوشته شده است. عمر از متن آن اظهار بی اطلاعی کرد و افزود هر چه که باشد من اولین کسی هستم که از ان اطاعت می‌کنم. آن شخص گفت اما من می : خلافت رساندی و اکنون او تو را به خلافت منصوب کرد .

این نویسنده سنی مذهب سپس می‌نویسد :راستی جای تعجب است از مردی که دنیا را پشت سر گذاشته و خود به یقین نمی‌داسنت که آیا خلافت رسول خدا حق اوست یا دیگری سزاوارتر از اوست. با این حال پیش از آنکه خلافت را به عمر باج دهد با رفقای خود مشورت کرد ولی با کسی که نظرش بس وسیع و به مشورت اولی بود (علی علیه السلام) مشورت نکرد.

سپس می‌نویسد: علی (علیه‌السلام) بدون مبارزه و امتناع با سینه باز با این ستمگری جدید روبرو گردید... آن روز از این کار ناروا لب فرو بست و سکوت کرد، ولی قلبش این خاطره را نمی‌توانست نادیده بگیرد تا پس از ها از زبانش جاری شد:

با چشم خود دیدم که میراثم را به غارت می‌بردند، شگفتا!... همان وقت که در حیاتش (ابوبکر) کناره‌گیری خود را از خلافت درخواست می‌کرد، آن را برای دیگری کابین بست. وه! که چه محکم پستان‌های آن (خلافت) را گرفته میان خود نوبت به نوبت دوشیدند.

ریحا اذعان می‌کند: «روشی که ابوبکر در این کار (در انتخاب خلیفه بعد از خود) پیش گرفت ننگ باطل خطا و لغزش در آن هویدا است.»

پس از عمر، خلافت به عثمان رسید. عمر شورایی شش نفره تعیین کرده بود تا پس از مرگش جانشین او را تعیین کنند. اعضای این شورا عبارت بودند: علی (علیه‌السلام)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد ابی وقاص و طلحه به نفع عثمان کنار رفت و زبیر به نفع علی (علیه)

عبدالرحمن واگذار کرد. عبدالرحمن به علی (علیه‌السلام) گفت: با تو بیعت می‌کنم بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین، ابوبکر و عمر!

علی (علیه) فرمود: من بر کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و طبق نظر خودم عمل می‌نمایم (نه سیره شیخین) آنگاه عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و او را به عنوان خلیفه معرفی کرد.

شیوه انتخاب عثمان بهتر از انتخاب عمر نبود. با شورایی که پسر خطاب برگزید بر همه آشکار بود که یک بار دیگر قصد دارند حق علی (علیه‌السلام) را غصب کنند. علی به عبدالرحمن - شوهر خواهر عثمان و یکی از اعضای شورا که عمر برای او حق و تو قرار داده بود - فرمود: تو به امید اینکه عثمان گوی خلافت

پاس دهد او را انتخاب نمودی. همچنان که عمر نیز ابوبکر را به همین امید برگزید، ولی امیدوارم که خداوند میان شما تفرقه بیفکند. ابن ابی الحدید که این مطلب را نقل کرده در ادامه می‌نویسد: تاریخ نویسان می‌گویند چیزی نگذشت که روابط فرزند عوف (عبدالرحمن) با عثمان به تیرگی گرایید و دیگر با هم سخنی نگفتند تا عبدالرحمن

عثمان بر خلاف سنت پیامبر و حتی روش دو خلیفه قبلی عمل کرد و حکومت قبیله‌ای ترتیب داد. بنی امیه را بر مردم مسلط گردانید و اموال بیت المال را به ناحق بین قوم و عشیره و نزدیکان خویش تقسیم می‌کرد. مردم

شهرهای گوناگون از ستم دست نشانندگان او به ستوه آمده و چندین بار شکایت آنها را به اصحاب پیامبر(صلی الله علیه و آله) و خود عثمان نمودند. لکن عثمان توجهی به آنها نکرد و حتی در بعضی موارد شاکه را عقاب می‌کرد. هرکس که به روش و کارهای خلاف او اعتراض می‌کرد مورد مواخذه قرار می‌گرفت و در این راستا افرادی چون ابوذر غفاری را تبعید کرد.

های بی‌حد و حصر او به قوم و خویشانانش، اصحاب رسول خدا را

سخت خشمگین ساخت و مردم ستمدیده برخی از شهرهای دیگر جمع شدند و ع

خلافت علی(علیه)

کاری‌های او تا اندازه‌ای مردم را آگاه کرده بود؛ از این رو این بار تصمیم گرفتند خلافت را به اهلیش بسپارند، لذا به سراغ علی(علیه‌السلام) رفتند. حضرت علی(علیه‌السلام) در ابتدا از پذیرفتن این کار خودداری کرد و فرمود: به فرد دیگری رجوع کنید، چرا که شما طاقت حکومت مرا ندارید. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده و راه راست ناشناس گردیده است. بدانید اگر من درخواست شما را بپذیرم با شما چنان رفتار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دهم... من اگر وزیر (راهنمای) شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.

پس از اصرار مردم فرمودند: اگر نبود که حقی را احیا و ظلمی را از بین ببرم، مهار خلافت را رها می‌کردم و پس از انجام مراسم بیعت، به بیعت کنندگان فرمودند: بدانید! همان گرفتاری‌هایی که در زمان بعثت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) دامنگیر شما بود، امروز به سوی شما بازگشته است، سوگند به آن کسی که محمد را مبعوث کرد، باید به هم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده افتند و آنان که به ناحق پیشی گرفته

سپس فرمودند: هان ای مردم! معاصی و گناهان همانند اسب‌های سرکش‌ی هستند که سوارشدگان بر خود را که اهل باطل و گناهند به دوزخ اندازند و تقوا و پرهیزکاری چون شتران رام و راهواری هستند که مهارشان به ها را به بهشت می‌رسانند. تقوا راه حق است و گناه راه باطل و هر یک (حق و باطل) پیروانی دارند، اگر اهل باطل زیاد است، از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق کم است، گاهی کم نیز جلو

فرمان علی(علیه‌السلام) به مالک اشتر در هنگامی که او را به حکومت مصر منصوب کرد نشانگر توجه و عنایت علی(علیه‌السلام) به مردم و دید او به حکومت است. علی(علیه‌السلام) در فرازی در این عهدنامه به مالک چنین می‌فرماید: پیوسته قلبت را از مهر رعیت آکنده ساز و با لطف و محبت ورزیدن به آنان، آن را ملامت کن،

زنهار! نسبت به مردم چون جانوری درنده که برای خوردنشان دنبال فرصت می‌اند؛ یا برادر دینی تو به شمار می‌روند و یا اینکه در آفرینش همانند تو می‌باشند خطایی که از آنان سر می‌زند بیوشان و از کار زشتی که دانسته یا ندانسته انجام می‌دهند درگذر .

عدالت، برنامه حکومت علی(علیه)

علی (علیه‌السلام) ضمن ایراد خطبه‌ای برنامه حکومت خود را چنین بیان فرمودند: بدانید که من شما را به راه حق خواهم راند و روش پیامبر(صلی الله علیه و آله) را که سال‌هاست متروک مانده، دنبال خواهم کرد، من دستورات کتاب خدا را درباره شما اجرا خواهم کرد و کوچک‌ترین انحرافی از فرمان خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) نخواهم نمود، من همواره آسایش شما را به راحتی خود مقدم شمرده و هرکاری که درباره شما انجام دهم به صلاح شما خواهد بود، ولی این صلاح و خیرخواهی یک مصلحت کلی است و من عموم مردم را در نظر خواهم گرفت، نه یک عده مخصوص را. چشم ملت به من دوخته شده است؛ باید به حق و عدالت میان آنها رفتار کنم .

تاجایی که من خبر دارم بعضی ها دارای اموال بسیار و کنیزان ماهرو و املاک حاصلخیز بسیاری از بیت اند؛ چنانچه این اشخاص برخلاف حق و موازین شرع این ثروت و دارایی را اندوخته ها را مجبور خواهم کرد که آنها را به بیت‌المال برگردانند؛ بدانید که هیچ‌گونه امتیازی بین مردم وجود ندارد مگر به تقوا که پاداش آن در جهان دیگر خواهد بود، بنابراین در تقسیم بیت‌المال همه مسلمین در نظر من یکسان هستند و بنای حکومت من بر پایه « است، ستمدیدگان بینوا در نظر من عزیزند و نیرومندان ستمگر ضعیف و زبون .

و در جایی دیگر برنامه انقلابی خود را چنین بیان فرمود: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء...؛ به خدا سوگند اگر بیابم (زمین‌ها و اموالی که عثمان به ناحق به این و آن بخشیده بود) به مالک اصلی آن (بیت‌المال) برمی‌گردانم؛ اگر چه کابین زنان قرار داده شده باشد یا به وسیله آنها کنیزانی خریده شده باشد.»

حضرت دستور دادند اموال شخصی عثمان را برای فرزندان باقی گذارند و بقیه را که از بیت‌المال بود میان مسلمین تقسیم نمایند که به هر نفر سه دینار رسید . در این تقسیم حضرت برایه هیچ کس امتیازی قائل نشد؛ به غلام آزاد شده همان قدر داد که به اشراف عرب داد و همه را با یک چشم نگاه کرد .

آغاز بیعت شکنی

روش عدالت علی(علیه السلام) در حکومت و تقسیم اموال، بسیاری را که در زمان عثمان به امتیازات نابجا خو گرفته بودند خوشایند نیامد، از این رو شروع به نق زدن کردند و سرانجام بیعت شکنی کرده، مردم را علی(علیه السلام) تحریک نمودند. از طرف دیگر علی (علیه السلام) پس از بیعت تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و فرمانداران نالایقی را که عثمان منصوب کرده بود عزل کند و به جای آنها افراد شایسته و صالحی را بگمارد. این حکام مخلوع نیز دل پری از علی(علیه السلام) داشتند، لذا با بیعت شکنان هم صدا شدند و فتنه

به طور کلی حضرت در طول مدت کوتاه حکومت > :ناکثین، قاسطین و مارقین درگیر بودند. هر یک از این سه گروه جنگی را بر حضرت تحمیل کردند. حکومت چند ساله حضرت علی(علیه السلام) با اینکه خیلی کوتاه بود و همواره در حال جنگ با گروه‌های فوق بود، در عین حال همین مدت کوتاه نمونه بسیار روشن و الگوی بسیار موفقی از حکومت اسلام راستین را به بشریت ارائه داد .

جنگ جمل (فتنه ناکثین)

اولین گروهی که برای حکومت علی(علیه السلام) در دسر ایجاد کرد همان کسانی بودند که در زمان عثمان از امتیازات ویژه برخوردار بودند و چون علی(علیه) ها را با دیگران برابر در نظر گرفت، دست به پیمان شکنی زدند و با اجتماع در بصره، به همراهی حاکمان معزول فتنه جمل را به راه انداختند و عایشه را نیز فریب داده با خود همراه کردند. سردسته این گروه طلحه و زبیر بودند. طلحه از اولین کسانی (و به نقلی اولین فردی) بود که با علی (علیه السلام) بیعت کرده بود، لکن با این تصور که علی(علیه السلام) نیز مانند عثمان عمل خواهد کرد و به او امتیاز می‌دهد. اینان وقتی عدالت علی را دیدند، پیمان شکستند و به شورش علیه امام پرداختند. انگیزه این‌ها در واقع اختلافات طبقاتی بود که طلحه و زبیر و برخی دیگر خواهان آن بودند .

این جنگ در نزدیکی بصره رخ داد و عایشه، همسر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، نیز در آن شرکت داشت و مردم را علیه امیرالمؤمنین(علیه السلام) تحریک می‌کرد. این نبرد سه روز بیشتر طول نکشید و علی(علیه) موفق شد دشمن را خیلی زود شکست دهد. زبیر که گویا قبل از شروع جنگ پشیمان شده بود، از میدان نبرد بیرون رفت و میهمان کسی شد، ولی وقتی خواب بود صاحبخانه او را کشت و سرش را نزد علی (علیه السلام) فرستاد. لکن علی (علیه السلام) او را سرزنش کرد و فرمود: «او مهمان تو بود، نباید او را می‌کشتی.» طلحه نیز در میدان جنگ کشته شد و بدین طریق جنگ با پیروزی علی (علیه السلام) پایان یافت. بعد از خاتمه نبرد، علی(علیه السلام) مرکز حکومت خود را شهر کوفه قرار داد .

قاسطین

دسته دیگری که بر ضد حکومت علی به پا خواسته و جنگی را بر آن حضرت تحمیل کردند، معاویه و عمروعاص بودند که با فریب دادن مردم شام و به بهانه خون خواهی عثمان، از بیعت با علی(علیه السلام) خودداری کردند و جنگ صفین را به راه انداختند .

معاویه کیست؟

معاویه از دو فرد پلید و کثیف به وجود آمده بود، لذا خباثت ذاتی را از هر دو به ارث برده بود؛ پدرش ابوسفیان، رئیس مشرکان و بت پرستان قریش بود. خداوند در قرآن درباره او فرمود: «فقاتلوا ائمه الکفر فانهم لا ایمان لهم» ابوسفیان در اغلب جنگ‌هایی که بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به راه افتاده بود شرکت داشت و فرمانده لشکر بت پرستان بود. در واقع همو بود که این جنگ‌ها را بر ضد اسلام به راه انداخته بود. ابوسفیان سال با رسول خدا مخالفت و دشمنی کرد و از هیچ آزار و ستمی درباره آن بزرگوار خودداری نکرد و نهایتاً در فتح مکه در سال هشتم هجرت از ترس شمشیر اسلام به ظاهر اسلام آورد و هرگز در باطن ایمان نیاورد. ابوسفیان تا آخر عمرش نیز کینه خود را نسبت به بنی هاشم پنهان نمی‌کرد. نویسنده کتاب الامام علی بن ابی طالب نقل می‌کند: پس از آنکه خلافت به عثمان - که از بنی امیه بود - رسید ابوسفیان از خانه عثمان بیرون آمد و شادمان از این پیروزی که نصیب بنی امیه شده بود به سوی قبور شهدای احد حرکت کرد. وقتی بر سر مزار حمزه رسید لب به سخن گشود، چه سخنی؟ دهان زشت بی‌دندانش را گشود، لبهای فرو رفته‌ای که تبسم کینه در چروک‌های آن آشکار بود به حرکت آورد، از ته دل نفسی چون افعی زهر آگین برکشید و خطاب به حمزه گفت: ای ابا عماره!... آن چیزی که برای به دست آوردن آن با شمشیر به هم می‌تاختیم اینک در دست‌های بچه‌های ما افتاده، با آن بازی می‌کنند!... آن گاه لگدی بر قبر حمزه زد و با سینه خشک شده از خونخواهی، سوز کینه

مادر معاویه، هند، دختر عتبه بن ربیعہ (مقتول در جنگ بدر به دست علی(علیه السلام)) بود. این زن با رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) دشمنی فوق ای داشت؛ در مکه همواره آن حضرت را آزار می .
احد همراه با چند تن از زنان دیگر، جنگجویان مشرکین را به نبرد با مسلمین تحریک می‌کرد و در همین جنگ پس که وحشی (غلام حبشی) به تحریک هند حمزه، عموی پیامبر، را به شهادت رساند، جگر او را بیرون آورد و ای از آن را در دهان خود جوید و از این رو به هند جگرخوار (آکله الاکباد) معروف شد. هند در زمان جاهلیت به ولگردی و بدکاری شهرت داشت و معاویه هم در چنان موقعی از او متولد گردیده بود. این خاندان از ابتدا با اسلام و اهل بیت(علیهم السلام) سر ستیز داشتند و همواره در جبهه مخالف حق بودند شاعری در این زمینه

- فرزندان عبدالشمس (بنی امیه) آتش جنگی را برای بنی‌هاشم برافروختند که کودک را پیر می‌کند .

- ابوسفیان برای پیامبر و برگزیده خدا، پسر هند (معاویه) برای علی و یزید برای حسین.

آری! معاویه از چنین پدر و مادری به وجود آمده بود. معاویه نیز مانند پدرش در جنگ‌هایی که در صدر اسلام علیه مسلمین برپا می‌شد شرکت می‌کرد و پس از آن که به ظاهر نیز اسلام آورد، در باطن همواره در محو اسلام کوشش می‌کرد. علی(علیه) (ای که برای معاویه (در پاسخ تهدید معاویه به جنگ) نوشته بود به اسلام آوردن ظاهری معاویه و پدرش اشاره کرده و می‌فرماید: « فانا ابوحسن قاتل جدک و خالک و اخیک شیدخاً یَوْمَ الْبَدْرِ، و ذلک السیف معی، و بذلک القلب القی عدوی، ما استبدلتُ دیناً، و لا استحدتُ نبیا، و انّی لعلّی المینهاج الذی ترکتموه، طائعين و دخلتم فيه مُکْرَهين؛ منم ابوالحسن، کشنده جدت (عتبه، پدر هند) و دایی (ولید بن عتبه) و برادرت (حنظله بن ابی سفیان) که آن‌ها را در جنگ بدر تباه ساختم و اکنون همان شمشیر در دست من است و من با همان دل و جرأت، دشمنم را ملاقات می‌کنم. من دین دیگری اختیار نکرده و پیغمبر تازه ای نگرفته‌ام. من در راهی هستم (اسلام) که شما به اختیار و رغبت آن را ترک نمودید و از روی اجبار و اکراه به آن داخل شدید.»

عمرو عاص، شیطان سیاست

این شیطان مکار و یگانه حلیه‌گر عرب نیز از نظر حسب و نسب مانند رفیقش معاویه بود. بنا به نوشته زمخشری و ابن جوزی، مادر عمرو عاص، نابغه، ابتدا کنیز بود و چون به فسق و فجور شهرت داشت مولایش او را رها کرد. نابغه از این آزادی سوء استفاده کرد و با این و آن رابطه برقرار کرد، در چنین موقعی عمرو را به دنیا آورد. پنج نفر مدعی پدری عمرو بودند: ابولهب، امیه بن خلف، ابوسفیان، عاص و هشام بن مغیره هر یک ادعای پدری عمرو را داشتند. و بالاخره بنا بر سنت مرسوم در جاهلیت، تعیین پدر را به خود « گذار کردند. نابغه، عاص را که تر از دیگران بود، انتخاب کرد، در صورتی که شباهت عمرو به ابوسفیان بیشتر بود. حسان بن ثابت، شاعر معروف صدر اسلام در شعری خطاب به عمرو گفته بود :

ابوک ابوسفیان لاشک قد بدت لنا فیک منه بینات الدلائل

پدرت ابوسفیان است و از شکل و قیافهات به روشنی معلوم است که پسر او هستی.

عمرو عاص همیشه در جبهه مخالفان رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) بود و همو بود که برای برگرداندن مهاجرانی که به حبشه رفته بودند، از جانب قریش به حبشه رفت .

این دو فرد پلید (معاویه و عمروعاص) که در تظاهر و فریب و دروغ و نیرنگ نظیر نداشتند دل به دنیا بسته و به کمک هم تصمیم گرفتند در برابر علی(علیه السلام) یگانه مرد حق و فضیلت بایستند .

جنگ صفین

نتیجه توافق شوم معاویه و عمروعاص تحمیل جنگی دیگر بر حکومت علی(علیه السلام) شد که دوازده ماه (نقلی هیجده ماه) طول کشید. معاویه سپاهی از مردم شام تشکیل داد و به طرف کوفه حرکت کرد و در منطقه «صفین» اردو زد. چون زودتر به صفین رسیده بود، آب را بر سپاهیان علی(علیه السلام) بست، ولی هنگامی که علی(علیه السلام) معاویه را عقب راند به اصحاب خود فرمود از آب جلوگیری نکنند و اجازه دهند شامیان نیز از آب استفاده کنند .

در طول این نبرد طولانی حوادث زیادی رخ داده است. قبل از شروع جنگ و در طول آن حضرت امیر (علیه) های زیادی برای معاویه فرستاد و او را از جنگ برحذر داشت. لکن معاویه از پذیرفتن حق سرباز می .

های آخر جنگ که شکست معاویه و شامیان قطعی به نظر می‌رسید، عمروعاص حيله‌ای ساخت و بدان طریق خود و معاویه را از مهلکه نجات داد. او به شامیان گفت قرآن‌ها را سر نیزه‌های خود قرار دهند و کوفیان را به حکمیت قرآن فراخوانند .

این حيله کارساز شد و در سپاه کوفیان اختلاف ایجاد کرد و علی(علیه) مجبور شد حکمیت را بپذیرد. علی، ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده خود و کوفیان معین فرمود؛ ولی کوفیان نپذیرفتند و بر ابوموسی اشعری - که مردی کودن و عوام بود و با حيله‌گری عمروعاص قدرت مبارزه نداشت - ر کردند. ابوموسی همانطور که حضرت علی (علیه السلام) نیز پیش‌بینی می‌کرد فریب عمروعاص را خورد و حقه او را اجرا کرد .

مارقین

پس از این که کوفیان حقیقت ماجرای حکمیت را فهمیدند و متوجه شدند این کار همانطور که علی(علیه) فرموده بود، حيله‌ای بیش نبوده است، ای از آنان گفتند حکمیت اشتباه بود و علی نباید آن را می‌پذیرفت! و با مطرح کردن شعار « حکم الا لله » عمل علی(علیه السلام) را خلاف دانستند. این گروه که « نامیده شدند، افرادی به ظاهر عابد و زاهد بودند ولی شعور و درک حقایق را نداشتند و به قول علی(علیه) را در ظلمات باطل می‌جستند. علی ابن عباس را نزد آنها فرستاد تا آنان را متوجه خطا و اشتباهشان سازد، ولی آنان از رأی خود منصرف نشدند. حضرت خود به سوی آنان رفت و آنها را نصیحت کرد ولی گفتند: ما و تو هر

دو کافر شده بودیم (به واسطه پذیرفتن حکمیت) ما توبه کردیم و تو به همان حال باقی مانده‌ای؛ تو هم باید توبه کنی !

این عده در منطقه نهروان اجتماع کرده، موجب ناامنی شده بودند. پس از نصیحت‌ها و نامه‌های بسیار زیاد حضرت علی (علیه‌السلام) اکثریت (تقریباً دو سوم) ها آگاه شدند و از روش خود دست برداشتند، لکن یک سوم باقی مانده بر اعمال خود اصرار ورزیدند و بدین طریق جنگ نهروان در گرفت. طولی نکشید که از آن گروه جز نه نفر همگی به قتل رسیدند. از جمله این نه نفر که سالم مانده و از صحنه نبرد فرار کردند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود .

شهادت حضرت علی(علیه)

راریان خوارج در مکه گرد آمده و اوضاع مسلمین را بررسی می‌کردند، سه تن از آنان به نام‌های عبدالرحمن بن ملجم و برک بن عبدالله و عمرو بن بکر در ضمن گفتگو به این نتیجه رسیدند که تمام خون ریزی‌ها و گرفتاری مسلمین به واسطه سه نفر است: معاویه، عمروعاص و عالی(علیه‌السلام). اگر این سه نفر از میان برداشته ها آسوده می . ها با خود پیمان بستند که هر کدام یکی از این سه نفر را به قتل برسانند؛ عبدالرحمن کشتن علی را به عهده گرفت؛ عمرو بن بکر کشتن عمروعاص و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت. هر یک شمشیر خود را با سم مهلکی زهرآلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع شود. نقشه آن‌ها این بود که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان مقصود خود را عملی سازند .

وارد کوفه شد و در منزل « » زنی که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این رو کینه شدیدی نسبت به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) داشت، منزل کرد. قطام نیز این ملجم را در کشتن علی تشویق کرد .

علی (علیه‌السلام) خود بارها از شهادت خود خبر داده بود و در همان سالی که به شهادت رسید به اصحاب خود اهدید رفت و من در میان شما نخواهم بود. و روزی دیگر دست به محاسن شریفش کشید و فرمود به زودی شقی‌ترین مردم این محاسن را با خون سرم رنگین خواهد کرد .

در ماه رمضان سال چهل هجری حضرت هر شبی را در منزل یکی از فرزندانش به سر می‌برد. شبی نزد حسن(علیه) (شبی نزد حسین(علیه‌السلام) و شبی در خانه زینب و شبی در خانه ام کلثوم افطار می‌فرمود و بیش از سه لقمه تناول نمی‌کرد. وقتی علت را می‌پرسیدند می‌فرمود امر خدا نزدیک است؛ نمی‌خواهم در حالی که شکم پر است خدا را ملاقات کنم.

در شب نوزدهم در منزل ام کلثوم بود. طبق عادت هر شب سه لقمه غذا خورد و به عبادت و نماز مشغول شد. ، از سر شب تا طلوع فجر در انقلاب بود، مرتباً کلمه استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) را بر زبان جاری می‌فرمود. ام کلثوم چون علی (علیه‌السلام) را در آن حال دید، علت را از او پرسید. حضرت فرمود: تمام عمرم را در نبردها و صحنه‌های کارزار گذرانیده‌ام و با پهلوانان و شجاعان نامی عرب مبارزه کرده بسیار یک تنه بر صفوف دشمن ها برده و فه‌رمانان رزمجوی عرب را به خاک و خون افکنده‌ام؛ ترسی از چنین اتفاقات ندارم، ولی امشب احساس می‌کنم که لقای حق فرا رسیده است .

طلوع فجر نزدیک شد و حضرت عازم مسجد شد. در این هنگام چند مرغابی که هر شب در این موقع در آشیانه خود می‌خفتند، سر راه امام آمدند و شروع به سر و صدا کردند و گویا می‌خواستند از رفتن امام جلوگیری کنند! حضرت فرمود: این مرغابی‌ها آواز می‌هند و پشت سر این آوازه‌ها نوحه و ناله‌ها بلند خواهد شد. بامدادان قضای حق تعالی ظاهر خواهد گردید . ام کلثوم عرض کرد: پدر، چرا فال بد می‌زنی؟ حضرت فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نزده و فال بد در ایشان اثر نکند و لکن سخن حقی بود که بر زبانم جاری شد. سپس حضرت مرغابی‌ها را به ام کلثوم کرد .

چون به در خانه رسید، قلاب در به شالی که حضرت به کمر بسته بود گیر کرد و شال باز شد و به زمین افتاد. حضرت کمر را محکم بست و اشعاری خواند که مضمون بعضی از آنها چنین است: «بربند میان خود را برای مرگ! به درستی که مرگ ملاقات کننده است تو را و جزع مکن از مرگ وقتی که بر تو نازل شود، به دنیا مغرور مشو، هر چند موافقت نماید، چنانچه دهر ترا خندان گردانیده است، باز تو را گریان خواهد کرد. سپس فرمود: خداوندا مرگ و لقای خود را بر من مبارک گردان .»

ام کلثوم چون این سخنان را شنید به آه و زاری پرداخت و عرض کرد: پدر، چه شده است که امشب خبر مرگ خود را به ما می‌گویی؟ حضرت فرمود: این‌ها علائم مرگ من است که از پی یکدیگر آشکار می

ام کلثوم آنچه مشاهده کرده بود برای برادرش، حسن نقل کرد. امام حسن(علیه) از او خواست که آن شب به مسجد نرود و کس دیگری به جای او نماز بخواند. حضرت فرمود: حبیب من، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به من خبر داده است که در دهه آخر ماه مبارک رمضان با ضربت ابن ملجم مرادی شهید خواهم شد. امام حسن (علیه‌السلام) عرض کرد اگر می‌دانی او قاتل توست، پس او را به قتل برسانید. حضرت فرمود: قصاص پیش از جنایت کنم؟! سپس به امام حسن (علیه)

حضرت وارد مسجد شدند؛ چند رکعت نافله خواندند، سپس بر بام مسجد رفت و برای آخرین بار با صدای دلنشین گاه برگشت و کسانی که در مسجد خوابیده بودند، بیدار کرد - حتی به نقلی ابن ملجم در مسجد بود - حضرت به او فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است آسمانها از هم بپاشد و کوهها متلاشی گردد. می‌دانم در زیر جامه چه داری - سپس حضرت وارد محراب شد .
ابن ملجم در پشت ستونی مخفی شد و چون حضرت سر از سجده برداشت ضربتی بر سر مبارک آن حضرت زد. ضربت دقیقا به جایی از سر حضرت اصابت کرد که در جنگ احزاب شکافته شده بود.

حضرت علی(علیه السلام) فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول «فزت و رب الكعبه؛ به پروردگار کعبه» .

سپس در حالی که از خاک محراب بر زخم خویش می‌ریخت، این آیه را تلاوت فرمود: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى؛ شما را از خاک آفریدیم و به خاک برمی‌دانیم و بار دیگر شما را از خاک خارج می‌کنیم.»

در این هنگام زمین بلرزید و دریاها به موج آمد و آسمانها بر خود لرزید و باد سیاه تندی وزید و خروش ملائکه بلند شد و جبرئیل میان زمین و آسمان ندا داد: «تهدمت والله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انفصمت الع الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل علی المرتضی قتل اشق الاشقیاء؛ به خدا سوگند ارکان هدایت درهم شکست و نشانه‌های تقوا محو گردید و دستاویز محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته شد، پسر عمومی مصطفی کشته شد، علی مرتضی به شهادت رسید، شقی‌ترین اشقیاء او را شهید کن.»

حسنین(علیهما السلام) به مسجد آمدند و چون پدر را در آن حال دیدند به گریه و زاری پرداختند .
حسن(علیه السلام) نماز را خواند و سر پدر را به دامن گرفت و گفت: ای پدر، پشت ما را شکستی، چگونه تو را در این حال ببینیم؟ حضرت علی(علیه السلام) دیده مبارک را گشود و فرمود: ای فرزند گرامی، بعد از امروز بر پدر تو غم و دردی نیست، اینک جد تو، محمد مصطفی، و جدهات خدیجه کبری و فاطمه زهرا و حوریان جنه المأوی اند و انتظار او را می‌کشند، پس شاد باش و از گریه خودداری کن .

حسنین به کمک مردم، علی(علیه السلام) را در گلیمی گذاشته، به خانه بردند و پزشکی برای حضرت آوردند. طبیب به معایه زخم حضرت پرداخت، ولی با کمال تأسف اظهار نمود که این زخم قابل درمان نیست .

از طرفی عده‌ای به دنبال ابن ملجم دویده او را دستگیر کردند، چون او را نزد علی(علیه السلام) (آن ملعون فرمود: ای بدبخت به امر عظیمی اقدام کردی، آیا امام بدی برای تو بودم که مرا چنین جزا دادی؟ آیا نسبت به تو مهربان نبودم؟ آیا به تو احسان نکردم با اینکه می‌دانستم تو مرا خواهی کشت؟ من می

حجت خدای تعالی بر تو تمام شود و شاید از گمراهی نجات یابی. این ملجم گریست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین، آیا می‌توانی نجات دهی کسی را که در جهنم است؟

سپس حضرت به فرزندان خود درباره او سفارش کرد و فرمود: آب و غذای او را مرتب بدهید و با وی با مدارا رفتار کنید، اگر شفا یابم خود می‌دانم با او چه کنم، من سزاوارترم به آنکه به او عفو کنم، زیرا ما اهل بیت کریم و غفور و رحیم هستیم. و اگر از دنیا رفتم او را با یک ضربت قصاص کنید و هرگز جسد او را مثله نکنید (بدن او را قطعه قطعه نکنید) و جسد او را نسوزانید، همانا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «زنها که بدنی را مثله کنید» .»

فرزندان امام در کنار بستر امام جمع شده گریه و زاری می‌کردند و صدای مردم نیز در بیرون خانه به زاری و فغان بلند بود. حضرت فرزندش حسن را نزدیک طلبید و او را از گریه منع کرد و دست مبارکش را بر قلب امام حسن(علیه) () د: ای فرزند، خداوند دل تو را به صبر تسکین دهد و اجر تو و برادرانت را عظیم گرداند و آب دیده تو را ساکن گرداند همانا حق تعالی به قدر مصیبت شما به شما اجر دهد .

علی(علیه) () اندکی از هوش رفت، وقتی به هوش آمد، امام حسن(علیه‌السلام) کاسه شیری برای او حضرت اندکی تناول کرد و فرمود بقیه را به اسیر (ابن ملجم) بدهند و مجددا راجع به او سفارش فرمود .

وصیت‌های حضرت علی(علیه) ()

ای که حضرت مضروب شدند تا به شهادت رسیدند، وصایای بسیار با ارزشی به فرزندان خود و دیگران فرمودند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم .

در وصیتی خطاب به حسنین(علیهماالسلام) چنین فرمود: «اوصیکما بتقوی الله و الا تبغیا الدنیا و ان بغتکما و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما، و قولاً یالحق، و اعملاً للاحر، و کونا لظالم خصماً، و لملظلوم عوناً؛ شما را سفارش می‌کنم به ترسیدن از خدا و اینکه دنیا را نخواهید هر چند دنیا پی شما باشد، و افسوس مخورید بر چیزی از آن که به دستتان نیاید و حق را بگویید و برای پاداش (آخرت) کار کنید و ستمکار را دشمن باشید و ستمدیده را یار.»

: شما و همه فرزندانم و کسانم و هر که وصیت من بدو رسد، سفارش می‌کنم: به ترس از خدا و تنظیم امور و آشتی با یکدیگر؛ من از جد شما ، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان» خدا را! خدا را! درباره یتیمان، برای دهان آنها نوبت قرار مدهید گاه گرسنه و گاه سیر نگاه ندارید، مبادا در اثر بی‌توجهی شما ضایع گردد . خدا را! همسایگان را بپائید

(ها را رعایت کنید) که سفارش پیامبر شماست، پیوسته درباره آنان سفارش می‌فرمود تا جایی که گمان بردیم برای آنان اثری معین خواهد نمود. خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبدا دیگران بر شما پیشی بگیرند و در عمل به احکام . . . ! درباره نماز، که ستون دین شما است. خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان (کعبه) تا زنده هستید آن را خالی مگذارید که اگر حرمت آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتار شوید. خدا را! خدا را! درباره جهاد با مال و جان و زبان. بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به هم بخشیدن. مبدا از هم روی بگردانید، پیوند هم را بگسلانید. امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شما را در دست گیرند، آنگاه دعا کنید از شما نپذیرند .

ای فرزندان عبدالمطلب، مبدا به بهانه اینکه امیرالمؤمنین کشته شده در های مردم فرو روید؛ بدانید جز قاتل من نباید کسی به خون من کشته شود. بنگرید اگر من از این ضربت به شهادت رسیدم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اعضا او را نبرید که من از رسول خدا شنیدم که می «: پرهیزید از بریدن اندام مرده، هر چند سگ آزار کننده باشد.»

و در وصیتی دیگر اندکی پیش از شهادتش چنین فرمود: « ی لکم ان لا تشرکوا باللّٰه شیئاً، وَ مُحَمَّدٌ فَلَا تُضِيعُوا سُنَّتَهُ، اَقِمُوا هَذِیْنَ الْعَمَودَیْنَ، وَ خَلَاکُمْ ذَمٌّ...؛ سفارش من به شما این است که : چیزی را همتای خدا مدارید و محمد و سنت او را ضایع مگردانید. این دو ستون را بر پا کنید، از هر نکوهش به کنارید. من دیروز همراه و همنشین شما بودم و امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدایم. اگر مانندم در خون خود مرا اختیار است، و گاه دیدار است. اگر ببخشم، بخشش موجب نزدیکی من است به خدای باری (و اگر شما ببخشید) برای شما نیکوکاری است. پس ببخشید! «آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامزد» به خدا که با مردن چیزی به سر وقت من نیاید که آن را نپسندم و نه چیزی پدید گردد که آن را نشناسم، بلکه چون جوینده آب به شب هنگام بودم که ناگهان به آب رسیدم، یا خواهانی که آنچه را خواهان است بیاید » نیکوکاران را بهتر است.»

و در آخرین لحظات به فرزندانش فرمود: زود باشد که فتنه‌ها از هر طرف به شما رو آورد و منافقان کینه‌های دیرینه خود را از شما طلب نمایند و از شما انتقام بکشند، پس بر شما باد به صبر که عاقبت صبر نیکویی است. سپس خطاب به حسنین(علیهما السلام) فرمود: بعد از من به خصوص بر شما فتنه‌های بسیار روی خواهد آورد، صبر کنید تا خدا میان شما و دشمنانتان حکم کند که او بهترین حکم کنندگان است .

آنگاه به حسین(علیه) : تو را این امت شهید می‌ک

امام اندکی از هوش رفتند و پس از مدتی به هوش آمدند، فرمود: اینک رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و عمویم، حمزه و برادرم جعفر را در خواب دیدم، گفتند بشتاب، ما مشتاق و منتظر توایم. در این هنگام به حسن(علیه) : خیرین شب عمر من است چون درگذشتم مرا با دست خود غسل بده و کفن بیوشان و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب مرا به خاک بسپار. سپس فرمود: از محمد (حنفیه) هم مواظب کنید، او نیز برادر و پسر پدر شماست، من او را دوست دارم. حضرت مجدداً از هوش رفت و پس از ای تکانی خورد و به امام حسین(علیه السلام) فرمود: پسر، زندگی تو هم ماجرابی خواهد داشت، شکیباً باش که «ان الله یحب الصابین» .»

و سرانجام در واپسین لحظات فرمود: همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه حق هدایت و از شر دشمنان حفظ نماید، خدا جانشین من است در میان شما و خدا کافی است. آنگاه فرمود: سلام بر شما ای فرشتگان الهی و این آیه را تلاوت کرد: «لمثل هذا فلیعمل العاملون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم یُحْسِنُونَ؛ برای مثل این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان، همانا خدا با پرهیزکاران و نیکوکاران است.»

این هنگام عرق از پیشانی مبارکش جاری شد و چشم‌ها را بر هم گذاشت و دست و پای خود را به طرف قبله دراز کرد و آخرین کلمات را چنین ادا نمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده» .«

این جملات را گفت و به ملکوت اعلا پر کشید و قدم در جنه المأوی گذاشت. بدین ترتیب دوران زندگی مردی که در تمام عمر خود جز حق و حقیقت هدفی نداشت به پایان رسید.

در این هنگام صدای شیون و گریه از خانه آن حضرت بلند شد و مردم کوفه فهمیدند چه مصیبتی بر آنان وارد گردیده است. امام حسن(علیه السلام) همراه برادرش حسین و چند تن دیگر به تجهیز بدن مبارکش پرداختند. از محمد بن حنفیه روایت شد که حسین آب می ریخت و امام حسن بدن او را غسل می داد. هر طرف جسد مطهرش را که می شستند بدن خودش می گردید (گویا ملائکه الهی همکاری می کردند) و طرف دیگرش آماده می شد؛ بویی دلپذیر از مشک و عنبر از بدن علی به مشام می رسید. آنگاه که جسدش را غسل دادند، از کافوری که جبرئیل برای پیامبر از بهشت هدیه آورده بود و رسول خدا قسمتی از آن را به علی داده بود، او را حنوط کرده و کفن نمودند .

بنابه وصیت خود امام، شبانه جنازه آن حضرت را در تابوت گذاشتند و فرزندان آن حضرت دنبال تابوت را بلند کردند، جلوی آن خود بلند شد (میکائیل و جبرئیل جلوی آن را حمل می کردند) و آن را به سوی نجف بردند. حسین گریه می کرد و می : حول و لا قوه الا بالله ای پدر پشت ما را شکستی، گریه را به خاطر تو آموخته .

قبر آن حضرت رسید، قسمت جلوی تابوت فرود آمد خاک را کنار زدند، قبری آماده نمایان شد. امام را در آن دفن کردند. قبر حضرت علی تا زمان امام صادق(علیه‌السلام) مخفی بود.

فضائل علی(علیه)

فضائل امیرمؤمنان(علیه‌السلام) بیش از آن است که بتوانیم شمارش کنیم، چه رسد به این که شرح دهیم. احمد حنبل، پیشوای حنبله (یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت) می‌گوید: «ما لاحد من الصحابه من الفضائل بالاسانید الصحاح مثل ما لعلی رضی الله عنه؛ برای هیچ کدام از صحابه به اندازه علی(علیه) طرق صحیح از پیامبر(صلی الله علیه و آله) فضیلت نقل نشده است.»

و در مجلسی که سخن از مقایسه بین علی و دیگر خلفا به میان آمده بود، احمد بن حنبل گفت: ان ابی طالب لا یقاس به احد؛ هیچ کسی شایستگی مقایسه با فرزند ابوطالب را ندارد.

محمد بن منصور طوسی می‌گوید: نزد احمد بن حنبل بودیم، شخصی از او پرسید درباره این حدیث که روایت شده که علی(علیه) : «انا قسیم النار؛ من تقسیم کننده بهشت و دوزخم» چه می‌گویی؟ احمد: گفت چرا انکار می‌کنید؟ مگر ما روایت نکرده‌ایم که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه) : «لا یحیک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق؛ تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق با تو دشمنی نوزد.» گفتیم: آری. گفت: مؤمن جایگاهش کجاست؟ گفتیم: بهشت. گفت: منافق چطور؟ گفتیم: دوزخ. گفت: فعلی قسیم النار؛ پس علی تقسیم کننده (بهشت) و جهنم است.

خلیفه دوم هنگامی که امیرمؤمنان گره از مشکلات علمی و اجتماعی خلیفه می‌گشود بی‌اختیار می :
عقمت النساء ان یلدن مثل علی بن ابی طالب؛ زنان، دیگر شخصیتی مانند علی نزنند.

و نویسنده سنی مذهب مصری در کتابش «امام جعفر صادق(علیه)» چنین می‌نویسد: علی در بسیاری از امور بی‌نظیر بود. پیامبر وی را تحت تربیت خود قرار داد و او را برادر خود خواند و برای انجام کارها وی را مهیا ساخت و او از عهده آنها به خوبی برآمد و تبلیغ آیات قرآن را بدو سپرد. همه این‌ها ویژگی‌هایی بود که در آنها کسی به پایه علی(علیه) نمی‌رسید.

ویه در پاسخ به نامه محمد بن ابی‌بکر - که در آن فضائل علی(علیه) :

معاویه یادآور شده بود و او را به پذیرفتن حق دعوت کرده بود - چنین نوشت : ات از فضل پسر ابی طالب علی و پیشینه بسیار او، خویشی و نزدیکی‌اش با رسول خدا و برابری و همراهیش با او در همه موقعیت‌های سهمناک و ترس‌انگیز سخن رانده بودی. احتجاج تو بر من و عیب جویی ات از من بر اساس فضل دیگری استوار

است، نه بر پایه فضل خودت. خدا را سپاس می‌گذارم که این برتری را از تو گردانید و در وجود دیگری گذاشت. در همان روزهایی که پدرت ابوبکر در میان ما بود به فضل پسر ابوطالب و حق حتمی او و شایسته قدردانش بر خود معرفت داشتیم... هنگامی که خدا رسولش را به سوی خود برد پدرت و فاروق (عمر) نخستین کسانی بودند که حقش را چون پوست از تنش کردند و با زمامداری او مخالفت کردند.

همین نویسنده سنی مذهب در ادامه می‌ویسد: «علی بن ابی طالب مطهری است یگانه از مظاهر تکامل انسانی و نمونه‌ای است برتر از نمونه‌های فوق بشری و مثالی است والا برای به اوج رسیدن استعداد نهفته در جان آدمی، عوامل و اسباب فراوانی از قبیل سرشت یا فطرت و وراثت و محیط و تربیت دست به دست یکدیگر آن شخصیت عظیم را در وجود او فراهم ساختند. طبیعت شایان او با تربیت والا مرتبه نبوی و وراثت ریشه‌دار در محیط بلند جایگاه خانوادگی به هم آمیخت و از آمیزه آن‌ها همه، به چنان قله آسمانی‌سایی از حقیقت منتهی شده است که تخیل از دسترسی بدان ناتوان و تصور از دریافتش بسی کوتاه است .

کوتاه سخن، انسانی است چند بعدی که وجودش فراگیرنده شخصیتی است دانشمند و حکیم و نابغه‌ای آزاد فکر، متفکری شجاع، قانون دانی مدبر، سخنوری توانا، استقبال کننده از حوادث سهمگین و مجاهدی دلاور و بی‌پروا. خصوصیت‌های فوق خصوصیت‌های امتی از قهرمانان است که در یک قهرمان از امت گرده آمده است.»

و سرانجام نویسنده غیر مسلمانی که شیفته علی(علیه‌السلام) شده می‌نویسد: «الامام علی بن ابیطالب عظیم‌العظماء نسخه منفرد لم براهها الشرق و لا الغرب صوره طبق لاصل، لا قدیما و لا حدیثا؛ امام و پیشوای ها، علی بن ابی طالب، بزرگ بزرگان و یگانه نسخه ای است که با اصل خود (پیامبر عالیقدر اسلام) مطابق است و هرگز شرق و غرب، نسخه‌ای مطابق او در گذشته و حال ندیده است.»

شجاعت علی(علیه)

های گذشته گوشه‌هایی از برخوردهای قهرمانانه حضرت علی(علیه)

دیگر جنگ‌ها و غزوه‌هایی که میان مسلمانان و مشرکان جریان داشت ذکر کردیم. قهرمانان و پهلوانان افتخار می‌کردند که در نبردها، هر چند برای لحظاتی رویاروی او قرار گیرند و اگر در میدان نبرد از برابر او می‌گریختند چندان زشت نمی‌دانستند و کشته شدن به دست او را ننگ نمی‌دانستند و حتی در برخی موارد مایه تسلی خاطر بازماندگانشان بود. خواهر عمرو بن عبدود در مرثیه برادرش گفت: اگر قاتل عمرو غیر از علی کس دیگری بود تا ابد برای او می‌گریستم، ولی اکنون ای برادر! بر تو نمی‌گیریم چرا که به دست بزرگترین قهرمانان کشته شدی!

ابن ابی الحدید می‌گوید: شجاعت علی(علیه‌السلام) موجب شد که مردم نام آنان (شجاعانی) را که پیش از وی بودند به فراموشی سپردند و نام آنها که پس از وی آیند را نیز به خاطر نسیارند. در جنگ‌ها آنچنان شگفتی‌ها داشت که تا روز قیامت زبانزد همگان است. قهرمانی بود که واژه فرار در قاموس او نبود و از هیچ سپاهی لرزه بر اندامش نیفتاد و با هیچ کس به مبارزه بر نخاست مگر اینکه بر او چیره شد .

که نیاز به ضربه بعدی نداشت و ضربه‌هایش همه کارساز بودند. وقتی معاویه را به مبارزه طلبید تا مردم (دیگر لشکریان) نفس راحتی کشند عمر بن العاص به معاویه گفت: پیشنهاد منصفانه‌ای به تو داده است. معاویه گفت: تو جز امروز، هرگز فرییم نداده بودی. آیا مرا به مبارزه با ابوالحسن دعوت می‌کنی؟ حال آنکه می‌دانی که

قهرمان و شجاع کوبنده‌ای است !
را پس از من در سر می‌پرورانی؟

ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌نویسد: روزی معاویه وقتی از خواب برخاست متوجه شد که عبدالله بن زبیر زیر پای او نشسته است. عبدالله به شوخی به او گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر می‌خواستم می‌توانستم وقتی تو خواب بودی از همین جا بر تو یورش آورم. معاویه به او گفت حالا دیگر برای ما شجاع شده‌ای؟ عبدالله پاسخ داد: چرا که نباشم؛ من در نبرد منتظر بودم! که به مصاف علی بن ابی طالب بروم. معاویه در پاسخ او گفت: در این صورت او تو و پدرت را با دست چپش به قتل می‌رساند و دست راستش همچنان آزاد بود و در پی دیگری می

را بکشد! و در نهایت می‌گوید هر شجاعی در شرق و غرب عالم به او منتهی می‌شود، هر پهلوانی نام او را وسیله قدرت خویش قرار می‌دهد.

نویسنده کتاب «الامام علی بن ابیطالب(علیه)» درباره نبرد علی(علیه) در بدر چنین می‌نویسد:
علی(علیه‌السلام) آن داس مرگ بود که خود را پی در پی بر سرهای قریشیان آن دشمنان خدا می‌رساند، همی می‌دروید و همی می‌چید... شمشیرش سرها را چون میوه‌های رسیده می‌ریخت و پیش پایش چون کلوخ سرانباشته می‌شد. این همان جوان است که در اوان طفولیت به سوی دین پیشی گرفت، اینک در بامداد جوانی به شکافتن سر و دریدن پیکر پیشی می‌گیرد.

با همه شجاعت وقتی بر دشمنش پیروز می‌شد او را می‌بخشید، چنانچه وقتی بر عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم و سعید بن عاص در بصره چیره شد آنان را بخشید و به آنان نیکی کرد. و وقتی بر عمروعاص که خطرش از معاویه کمتر نبود در صفین دست یافت او را به حال خود گذاشت، با اینکه می‌دانست او به توطئه چینی‌هایش ادامه خواهد داد. جوانمردی‌های علی(علیه‌السلام) بیش از آن است که در این سطور بگنجد، صفحات تاریخ پر است از جوانمردی و بخشش‌های او که به دشمنان داشته است .

زهد حضرت علی(علیه)

زهد علی(علیه‌السلام) نیز جلوه‌ای از شجاعت او بود، چرا که اینجا نیز علی(علیه) (ترین دشمنان یعنی هواهای نفسانی و غرایزی که همواره آدمی را برای دستیابی به لذت‌های دنیایی و کام گرفتن از ها وسوسه می‌کند، پیروز شد. تاریخ کسی را چون علی بن ابی طالب(علیه) (سراغ ندارد که این گونه از ثروت و قدرت و موقعیت‌های مادی برخوردار باشد و در توان داشته باشد ولی همواره داوطلبانه آن‌ها را از خود دریغ دارد. آیا بشریت حاکمی را سراغ دارد که خوردن نان خشک و سیر شدن از آن را بر خود حرام نماید، زیرا در اطراف شهرهای دور شاید کسانی یافت شوند که قرص نانی در اختیارشان نباشد؟! و لباس لطیف و ظریف را بر خود حرام بدانند چون در مناطق دور دست کسانی یافت می‌شوند که از داشتن لباس خشن نیز محرومند؟

علی(علیه‌السلام) خود جو را آسیاب می‌کرد و نانی فراهم می‌آورد که از فرط خشکی و سختی برای پاره کردنش از زانوهایش کمک می‌گرفت و کفش خود را به دست خویش وصله می‌کرد. او می : «آیا بدین دل خوش کنم که مردم امیرالمؤمنینم گویند، ولی در ناسازگاری‌های زندگی و سختی‌های آن شریکشان نباشم.» اخنف بن قیس گوید :

پس از آنکه وضع معاویه تثبیت شد و زمام قدرت را به دست گرفت بر او وارد شدم. آنقدر شیرینی‌های رنگارنگ تعارفم کرد که در شگفت شدم. گفتم اینها چیست؟ گفت: روده مرغابی که با مغز و روغن بادام پر شده و روی آن شکر پاشیده شده است. اخنف گوید من به گریه افتادم. معاویه گفت: چرا گریه می‌کنی؟! گفتم: به یاد جریان از علی(علیه‌السلام) افتادم. معاویه خواست که آن را بازگویم و گفتم: روزی به هنگام شام بر علی(علیه) (برخیز با حسن و حسین شام کن و خود به نماز ایستاد. وقتی

نمازش پایان یافت کیسه‌ای چرمین را که در آن مهر شده بود خواست و از آن نان جوین خشکی در آورد و دوباره کیسه را مهر کرد! گفتم: ای امیرالمؤمنین، می‌دانم این کار از بخل نیست، ولی چرا کیسه نان جو را مهر کردی؟ فرمود: از روی بخل این کار را نکرده‌ام، بلکه بیم دارم که حسن و حسین آن را به روغن بیالایند. عرض ک

این کار حرام است؟ فرمودند: نه، ولی امامان حق باید که در خوراک و پوشاک نظر به بینواترین رعیت خود کنند و به چیزهایی که آن‌ها قادر به تهیه آن نیستند، ممتاز نشوند تا مستمند با دیدن آن‌ها از خداوند متعال خشنود

و در پاسخ مردی که روش علی(علیه‌السلام) را در زندگی پیش گرفته - ضمن نهی او از این کار - فرمود خداوند بر پیشوایان حق فرض کرده که فقیرترین زیر دست خود را الگو قرار دهند تا مبدا فقیر از فقر خود خجالت کشد.

امام فقرا را در اطراف خویش جمع کرده بود و با آنها با رفق و مهربانی برخورد می‌کرد. بسیاری از مواقع وقتی برای نماز حاضر می‌شد از پیراهنش آب چکه می‌کرد، چرا که پیراهنی غیر از آن نداشت. ابواسحاق ثقفی در کتاب خود، « » « های زیادی از زهد علی(علیه م) در پوشاک و خوراک با بیت المال و صرفه جویی در مسایل اقتصادی آورده است که بسیار جالب توجه است.

آموزش جبرئیل توسط علی(علیه)

در کتاب «بستان الکرام» نقل شده: روزی جبرئیل امین نزد خاتم النبیین(صلی الله علیه و آله) بود که امیرالمؤمنین(علیه) ها وارد شد، چون جبرئیل آن حضرت را دید برخاست و تعظیم کرد. حضرت رسول فرمود: یا جبرئیل! تو برای این جوان تعظیم می‌کنی؟! جبرئیل عرض کرد: چگونه تعظیم نکنم یا رسول الله! در حالی که او بر من حق استادی دارد! رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید چه چیز به تو تعلیم داده است و چگونه بوده است؟ جبرئیل گفت: وقتی که خدای تعالی مرا خلق کرد، از من پرسید: تو کیستی؟ و من کیم؟ و نام تو چیست و نام من چه است؟ من از جواب عاجز شده ساکت ماندم، مدتی در تحیر بودم که این جوان حاضر شد و مرا تعلیم داده؛ گفت: بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیل و نامم جبرئیل است. از این رو چون او را دیدم، تعظیم کردم. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل پرسید :

است؟ جبرئیل گفت: یا رسول الله، ستاره ای است که در هر سی هزار سال، یکبار طلوع می‌کند، من آن ستاره سی هزار بار دیده !

وعده آمرزش شیعیان علی(علیه)

«بشارت المصطفی» نقل کرده است: روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در حالی که خیلی خوشحال به نظر می‌رسید و خوشحالی و سرور از چهره مبارکش پیدا بود، وارد خانه امیرالمؤمنین(علیه السلام) شد و بر علی(علیه السلام) سلام کرد. علی(علیه) کرد: هرگز شما را این چنین مسرور و خوشحال ندیده بودم. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: بشارت دهم تو را که ساعتی قبل جبرئیل بر من نازل شد و گفت: حق تعالی به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید بشارت ده علی را که شیعیان او اهل بهشت‌اند. چون امیرالمؤمنین(علیه السلام) این بشارت را شنید به سجده افتاد و پس های خود را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: ای خدا من، گواه باش که من نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. (علیها) عرض کرد: ای پروردگار من، شاده باش من نیز نصف حسنات خود را به شیعیان علی بخشیدم. امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) نیز مثل این کلام را گفتند .

آنگاه رسول خدا فرمود: شما کریم‌تر از من نیستید؛ ای پروردگار من، گواه باش که من نیز نصف

شیعیان علی بخشیدم. آنگاه خداوند عزوجل فرمود: که شما از من کریم‌تر نیستید؛ من گناهان شیعه و محب علی را آمرزیدم .

سیوطی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گفت: خدمت رسول خدا بودیم که علی(علیه) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست اوست، این شخص (علی علیه) شیعیانش در روز قیامت رستگارند. و از ابن عباس نقل شده است که گفت: هنگامی که آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات... نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه) بیرون تو در روز قیامت‌اند که خشنود بوده و مورد خشنودی قرار خواهند گرفت.

چند نمونه از گفتار حضرت علی(علیه)

یکی از امتیازات زندگی درخشان علی(علیه‌السلام) سخنوری و بیانات شیوا و پرمحتوا و عمیق آن حضرت در موارد گوناگون است که به راستی «گنجینه بی م » و بسیار زیبا در فرهنگ اسلام می . شیوه بیان علی(علیه‌السلام) پس از قرآن، عالی‌ترین نمونه بلاغت و شیوایی است. بلاغت و ادبیات امام علی(علیه‌السلام) همیشه در خدمت ارتقاء و رشد بشریت بوده و خواهد بود و به راستی سزاوار است امروز، رهبران، دانشمندان، سیاست مداران و روشنفکران همه و همه برای نجات ملت خود از سخنان قهرمان اندیشه، بزرگ مرد و جدان انسانی، علی بن ابی طالب(علیه‌السلام) بهره گیرند .

نهج البلاغه او، بخشی از خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه او است که الهام بخش دریایی از معارف و شیوه‌های تکامل و درست اندیشی است که در اسلام هیچ کتابی بعد از قرآن، به بلندای عظمت نهج البلاغه نمی . این کتاب مغز و روح قرآن و وحی الهی. چرا از زبان امیر بیان، حضرت علی(علیه‌السلام) مخزن علم پیامبر(صلی الله علیه و آله) و پرورده خاص آن حضرت، صادر شده است .

اینک در اینجا به چند سخن کوتاه به عنوان چند قطره از اقیانوس سخن ارجمند علی(علیه‌السلام) که برای شما برگزیده‌ایم، گوش جان فرا دهید : - کن فی الفتنة کان اللبون لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب؛ در فتنه‌ها (هایی که طرف‌های درگیر، اهل باطل می) کم سن و سال باش، نه پشتی بر آن‌ها باش که سوار بر آن شوند و نه پستانی که آن را بدوشند.

- خالطوا الناس مخالطه ان متم معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا الیکم؛ با مردم آن چنان معاشرت کنید که اگر بمیرد بر مرگ شما اشک ریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق ورزند.

- لا یجد عبد طعم الايمان حتى یتربک الکذب هزله و جدہ؛ هیچ انسانی مزه ایمان را نچشد مگر اینکه دروغ را خواه از روی شوخی باشد یا جدی، ترک کند.

- العامل بالظلم و المعین علیه و الراضی به شرکاء ثلاثه؛ ظالم و همکار ظالم و آن کسی که به ظلم راضی است، هر سه در گناه ظلم شریکند.

- ان دین الله لا یعرف بالرجال، بل بآیه الحق، فاعرف الحق تعرف اهله؛ همانا دین خدا به وسیله شخصیت‌ها شناخته نشود، بلکه به وسیله نشانه حق شناخته شود، بنابراین حق را بشناسید، تا صاحب حق را بشناسید.

- ادوا الامانه و لوالی قاتل ولد الانبیاء؛ امانت را به صاحبش رد کنید، حتی اگر صاحبش قاتل فرزندان پیامبران

- الدهر یومان؛ یوم لک و یوم علیک، فاذا کان لک فلا تبطر و ان کان علیک فاصبر؛ زندگی دو روز است دارای دو حالت فراز و نشیب است یک روز به نفع تو است و روز دیگر به زیان تو، هرگاه به نفع تو بود، مغرور نشو و هرگاه به زیان تو بود، استغامت کن.

- لا تخافوا فی الله لومه لائم، یکفکم من ارادکم و بغی علیکم؛ در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده نهراسید، خداوند (در این صورت) شما را از گزند آن کسی که به شما قصد سوء دارد و به شما ظلم کند حفظ می‌کند.

- سنه الاخیار لین الکلام و افشاء السلام؛ گفتار نرم و ملایم و بلند سلام کردن؛ شیوه نیکان است.

- لا تنظر الی من قال و انظر ما قال؛ به گوینده نگاه نکن، بلکه به گفته‌اش توجه کن.

- سیره چهارده معصوم(علیهم‌السلام)، محمد مهدی اشتهاردی .

- سیره معصومان، محمود استعلامی

- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی

- فروغ ولایت، جعفر سبحانی

- چهارده معصوم، حسین عماد زاده

-الغدیر: ج

-فصول المهمه ابن صباغ: مطابق نقل رباحین الشریعه، ج

-مناقب آل ابی طالب: ج

-الغدیر: ج

-مناقب ابن مغازلی شافعی: ص

-شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید:

-همان: ج

-یعنی اسلام خود را آشکار کرد، و گرنه به عقیده ما که فاطمه مادر علی(علیه السلام) هرگز مشرک نبود .

-شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج

-همان: ص

-همان: ص - کامل ابن اثیر: ج

... - یُکْمُ بُوَارِزْنِي عَلِيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي؟

- تاریخ طبری: ج

-الغدیر: ج

-شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید: ج

-همان: ج

-همان: ج

- الائمة الاثنی عشر (هاشم معروف):

-سیره ابن هشام: ج - تاریخ طبری: ج

- شرح نهج البلاغه: ج (با اندکی تفاوت) .

- ها قبيله يا قبيله بودند (بحارالانوار: ج) .

-الائمة الاثنی عشر (هاشم معروف): ج

-تاریخ طبری: ج

- نورالابصار شیلنجی: ص
- احتجاج طبرسی: ج
- تاریخ طبری: ج
- کامل ابن اثیر: ج - اعلام الوری: ص
-
-
- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج
- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج
- بلاذری، انساب الاشراف: ج
- رمخشری، ربیع الابرار: ج
- صحیح بخاری: ج و صحیح مسلم: ج . این جریان را سعد ابی وقاص با همه عداوتی که نسبت به امام داشت، در مجلس معاویه و در اعتراض به ناسزاگویی او به علی(علیه السلام) بیان
- جعفر سبحانی، پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی(علیه):
- سوره نساء، آیه
- مناقب آل ابی طالب: ج
- العلویه المبارکه: ص - الغدیر: ج
-
- کشف الغمه: ج
- اقتباس از کتاب مغازی واقدی: ج - سیره ابن هشام: ج
- خصائص نسائی: ص - مغازی واقدی: ج - ارشاد مفید: ص
- حسکانی (متوفی بعد از سال ه.ق) در شواهد التنزیل (ج) روایت در این مورد نقل
-
- ارشاد مفید: ص - کامل ابن اثیر:
- ترجمه ارشاد مفید: ج
- الغدیر: ج
- همان: از ص
- همان: از ص

- صحیح مسلم: ج
-
- همان: ص
- همان: ص
- ر.ک: ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج
- جعفر سبحانی: پژوهشی پیرامون زندگی علی(علیه):
- عبدالفتاح عبدالمقصود: الامام علی بن ابی طالب:
- همان: ج
- سوره اعراف: آیه
- ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه:
- جعفر سبحانی: پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی(علیه):
- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج
- همان: ج
- همان: ج
- شیخ عبدالله علایلی، پرتوی از زندگی امام حسین(علیه السلام): ترجمه سید محمد مهدی جعفری، ص
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج
- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج
- تاج عبدالمقصود، الامام علی بن ابیطالب(علیه السلام): ترجمه سید محمد مهدی جعفری، ج
- عبدالحلیم جندی، امام جعفر صادق(علیه السلام): ترجمه عباس جلالی، ص
- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابیطالب(علیه السلام)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری: ج
- اشاره به حدیثی دارد که ابابکر در آخرین روزهای عمر خود به ابن عوف گفته بود: «دوست می‌داشتم که درباره خلافت از رسول خدا می‌پرسیدم تا اختلاف و مخالفتی پیش نیاید.»
- همان: ص
- نهج البلاغه: خطبه شفشقیه
- عبدالفتاح عبدالمقصود: همان، ج
- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج

- نهج البلاغه: خطبه

- نهج البلاغه: خطبه

- نهج البلاغه: خطبه

- آیه

- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابیطالب(علیه):

- شیخ عبدالله علایی، پرتوی از زندگی امام حسین(علیه):

- نهج البلاغه: نامه

- الغدير: ج

- منتهی الآمال: ج

- ابن شهر آشوب روایت کرده است: در جنگ خندق (احزاب) پیش از آنکه حضرت علی(علیه) عیدود، قهرمان معروف عرب را بکشد، عمرو ضربتی بر سر مبارک ان حضرت زده بود. سر مبارکش اندکی شکافته شد. پس از آنکه حضرت عمرو را کشت و خدمت رسول خدا برگشت، حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) با دست مبارک خود زخم علی(علیه السلام) را بست و با دهان خود در آن دمید، فوراً آن زخم خوب شد. سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: کجا خواهم بود هنگامی که این محاسن با خون این سر رنگین شود. (منتهی الآمال: ج)

ضربتی زد فرق مولانا علی لریزشی افتاد بر عرش جلی

فرق سر بشکافته تا سجده گاه گشت بیهوش غرق خون در قتل گه

-سوره طه، آیه

- نهج البلاغه: نامه

- نهج البلاغه: نامه

- نهج البلاغه: نامه

- ، روایت

- این واقعه غم بار در شب جمعه، بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری قمری رخ داد. سن شریف امام در آن هنگام سال بود. مدت امامتش نزدیک و دوران خلافت ظاهریش حدود پنج سال بود.

- به نقل از ، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه: ج

-همان منبع.

-همان منبع .

-الغدير: ج

-عبدالحمید جندی، امام جعفر صادق(علیه السلام)، ترجمه عباس جلالی: ص

-شیخ عبدالله علایی، پرتوی از زندگی امام حسین(علیه السلام)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری: ص

-همان: ص

-صوت العدالة الانسانية:

در زمینه فضائل و مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام) صدها و بلکه هزاران کتاب توسط دانشمندان شیعه و سنی و حتی غیر مسلمان نوشته شده است؛ از جمله می توان کتاب های خصایص علی(علیه) سنایی، خصایص علی(علیه سلام) نوشته ابونعیم اصفهانی، خصایص علی(علیه السلام) تألیف ابوعبدالرحمن سگری و کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین(علیه السلام)، تألیف حسن بن یوسف المطهر الحلی و مناقب علی بن ابی طالب (علیه) نوشته محمد واسطی جلابی الشافعی مشهور به ابن المغازلی و صدها کتاب دیگر، نام برد.

-هاشم معروف الحسینی، سیره الائمه الاثنی عشر:

-ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه: ج

-عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری: ج

-هاشم معروف الحسینی، زندگی دوازده امام، ترجمه محمد رخشنده: ج

-همان: ص

-ر.ک: الغارات: ص به بعد (طبع دارالکتاب الاسلامی).

-محمود استعلامی، سیره معصومان(علیهم):

-عبدالحلیم جندی، الامام جعفر صادق(علیه):

-نهج البلاغه: حکمت

-همان: حکمت

-همان: ص

-غرر الحکم، میزان الحکمه: ج

-غررالحکم: فصل ، حدیث